

ابوالفضائل گلپایگانی

تاریخ ظمهور دیانت حضرت باب و

حضرت برهه‌الد

۹

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران

شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر

شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشد

شهرالملك ۱۳۴۲ بدیع

تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و
حضرت بهار الله بعلم جناب ابو الفضا

تاریخ مرحوم آ میرزا ابودنغلی

به خط مبارک مؤلفان

آقایان محترم من چون در این سنوات اخیره ذکر اسم طائفه بابیه در اروپا
زیر یکا استهوار یافت و هر یک از کتاب و مصنفین در شرح حالات این طائفه جز
نشتند که یا یکدیگر منطبق و متوافق نمایند من باقتضای محبت اکتشاف که معلم
و مطیع اهل علم و همین ترقی سلطنت استقامت کردم که خود بنفسه حقیقت این
مسئله را در ایام تا اکر بنده در آن دردم بهم و طمان عزیز اطلاع دهم .

و چند ملاحظه نمودم که کتابهای درسی و کتب در سال حالات دایما
مجتما خاصه دیانات جدیده سهوا یا عمدا امد و غیره واقع بر اصل میزنند
بر خود لایم دانستم که در اکتشاف عقاید بابیه بجز دیانات او در اقل اکتفا کنم
و از خود این طائفه نیز عقایدشانرا استفسار نمایم و بعد حاصل کل را برای
سلیم در نظر بیعت میخوانم تا صحیح او را از ناسد عزیز دهم و صحیح ارا
پیش خدمت انبیا و ملین معروض دارم .

و این کتاب که شرح حالات طوائف جدیده را می نویسند برای اینکه ادنا
ایشان مرود و عامه ضوود و جورشان بر مردم نبینند ناچارند که کاهی احوال
بر اصل بنویسند . و از این جهت شخصی هر که بخواهد حقیقت حال طائفه را صحیح
طاسل کند ناچار است که در اکتشافات خود بحدی بماند از ادراک آنها نماید .

و بر این قیاس ای آقایان محترم من که دو حقیقت دیانت ظاهره مسیحیه هیچ
شکی نماند ملاحظه فرمایید و محبت کشیدم تا اطلاعاتی صحیح در پیش از این طائفه
به دست آید . و همیشه مترقب بودم که در محلی مناسب مکتفات خود را در
این مسئله بصورت ان خود معروض دارم . و اکنون از اعضای محترم این مجلس که
مشکل از اهل علم و فضل است من متشکر که معلومات مرا صریح میدارند و با
اطلاعات صحیح را ادرک میکنند .

و من بدگفت این مسئله در دو مقام گفتگو نمایم (مقام اول) ذکر
تألیف ظهور این دیانت و حالات سرسازان و ذکر عقاید ایشان خالی از نظر اول

عمل و اختصار محل و منزله او عیاش دخل (مقام دوم) در بیان سبب
و انشاء آن در جمیع مالک و ادیان .

در سبب مقلده اول معروض میدارم که من چون در اول شخص ملاحظه کردم که
دو اسم در شرح حالات این طائفه مذکور و مسموع میشود . اسم طائفه بابیه
و اسم طائفه مجاشیه . لذا در اول شخص کردم که آیا فی الحقیقه اینها یک طائفه اند
بسیار غرض بود اسم مستی شده اند و بدانکه دو طائفه اند . پس از شخص نام
معلوم شد که فی الحقیقه دو طائفه اند .

چرا بواهل علم واضح است که سبب تفرق ادیان سه چیز است که بواسطه
این سه از یکدیگر ممتاز میشوند (اول) تعداد شارع و مؤسس . چنانکه فی المثل
دیانات مسیحیه و محمدیه و یهودیه بسبب اینکه مؤسس یکی مسیح و دیگری محمد
و دیگری مؤسس بوده است از یکدیگر ممتاز شده اند (دوم) تعداد کتب آسمانی
چنانکه فی المثل چون کتاب دینی نصاری انجیل و کتاب دینی یهود تورا و کتاب
دینی محمدیان قرآن است سه دیانت محسوب شده است (سیم) اختلاف
شرائع و احکام . چنانکه فی المثل چون احکام دینیه مسیحیان غیر از احکام دین
یهود و احکام دین یهود غیر از احکام دین محمدیان است از این جهت سه
محسوب گشته اند . و غیر از این سه وجه اندک دیانات متفاوت است و اینها
از یکدیگر ممتاز و معروض نمیدارند .

دومین همین طریق معلوم شد که بابیه غیر از مجاشیه اند . و بر این
تحقیق و تحقیق معلوم شد که مؤسس دیانت بابیه بابیه است و شارع دیانت
مجاشیه بجاو الله . و کتاب شریف بابیه کتاب بیان ماری است که باب
در پیش ما کو مرقوم داشت و کتاب دینی مجاشیه کتاب اندوس عمری است که
در عکا از قلم بجاو الله نازل شد . و احکام و عبادات این دو کتاب نیز
متفاوت است . و نیز احکام باب خالی از مهمات و صعوبت نیست . ولی بجا
بجاو الله بغایت ملائم با مدنیست حالیه است و حافظ حقوق جمیع ملایم
بشریه و حافظ صفت انجمنیه . علاوه از این مرقوم واضحتر میباشد
و مجاشیه صافتر و مجانبت شدیدتر است . و اگر بابیه بر رتبه

کتاب متعدده در مذہب الله نالیف نمودند . و از نظر کلی کتاب مشتمل
 که ادوارد درود بقول عباراتی است که در کتب و محلات خود درج نموده است
 و این کتاب را شیخ امیردوست و آقایان کومانی نالیف نمودند و مجرماً باسم
 حاج سید محمد کربلانی که از اصحاب امام و از اتباع بجایزه الله و مریدان
 و حضور بود منتشر داشتند . در حق این مقدمه معلوم شد اکنون در
 باختر در حالات شارع هر دو دایست معرفی میدارم

(آماد دایست مایسه)

مؤسس آن نایب بود . واسم اصلی او میرزا علی محمد است . و او در
 شهر مشهد (1788) هجری که مطابق با ماه اکتوبر سنه (1819) میلادی
 آن خانواده در مدوح السیره از سلوک اشرف ملویه در بلده شیراز که عاصمه
 بلاد فارس است در حبس ایران و لاوت یافت . و نام پدرش سید محمد
 بود . و طالب تجارت منسوجات در بلاد فارس اشتغال میکرد . و قبل از
 فروزشش میرزا علی محمد وفات یافت . و لهذا هر دو منفع و جدش در عهد
 قاجار او حاج میرزا سید علی شیرازی که نایب تقوی و قدس مرصوف و
 در قزوین است . و در حفظ وصایات او نایب سعی تامی داشت .
 و چون باب تقی و هفت و هفت مللگ شد در نزدیکی از شاخ شیراز که
 شیخ معلوم معروف کرد تحصیل قرائت و کتابت فارسی را شروع نمود . و
 این من بعد وی که بخارا و آن عالمی آن آنجا عاصمه قراقرش . و چون
 تقی بلخ و سناب رسید مرکز حال را حاج میرزا سید علی مذکور تجارت
 مشغول شد . و جدی اتفاق حال دیگر من حاج میرزا سید محمد را
 بهام تجارت در مدینه و بعضی در حلب مخیر آقامت کرد

و باب از امام طلوعت روح و بعضی از اجاز داشت و عیادت شیخ
 و مهتاب و موقر بود . و در عواطف عبارات و معراجت بر و اهل و صلوات
 و عین تصور و تصویر نمینورد . و بلبلر در محاسن اخلاق و عبادت سعادت شهر
 جامعه بود از کالات انسانیت و این از آیات عالم محفیت و ربانیت
 و در آیات ایز حقیقت هر یک نکته کلی است که در بعضی مشیبه در در
 حلال

کتاب در بیان دستوران و ایشان است

اکادیب و ایجاد تمت خاصه با ساعده دولت و ملت کو با حدیثم کردیم
 ایشان بگریده در تاریخ او توانسته اند مغمی بیابند جز اینکه نوشته اند
 در عبارات و باصنات منوط و معر بود خدائک احتیاطاً باخلال حال کنید
 و بسودا و همز هفتی سد

و بالبلبلر چون سن او بیست و پنج سالگی رسید در نزد سنی از اعراف
 که موصوف تقوی و انقطاع اظهار داشت که خداوند تبارک و تعالی او را از
 بابیت اختیار فرموده است تا تقرب منتهی و درود ساعت کیوی خلق را
 انوار فریاد و بتدول روح الله که کتب سایریه با آن ناظر است بیارت
 و کتابی برایشان خواند که آنرا خداوند تعالی بر لسان او نازل فرموده است
 و اکثر این نعوس از کبار اهل علم و فضل بودند و در میان قوم عربیت تقوی و حدیث
 اقتضات داشتند . و چون این افاضل میدانستند که باب تحصیل علم نموده است
 و زیاده از بعد از کتب فارسیه که کودکان در مکاتب ابتدائیه میخوانند تحصیل
 علمی نموده است از پرورد و ظهور معارف فوق العاده او منجز شدند و ازین
 تقوی و نورانی که در او ظاهر بود خاضع گشتند و بصدق در علم او ایمان
 آوردند . و اسامی این نعوس من بعد بچهره عی شمشاد یافت . و این بود
 عی هر یک نام او علیکی از مالک ایران در ترک توجه نمودند و خیر ظهور با باران
 انگیز بگریید اب کی است و از کلام شهر است اشتهار دارند . و در همان
 اوان باب عازم مکه از بلاد عربیه شدند و در جمعیت کباری مکه که هر ساله
 قریب صد هزار نفس از ملین برای حج میشوند دعوت هر ذرا اظهار نمود
 و از آنجهت خیر ظهور او شهرت کلی گشت و موجب شورش و اولولم کبر کی در
 ایران و عراق عرب شد . و مسلمانان از لفظ باب گمان کردند که او نائب
 مهدی مرع و ایشان است که محید از ظهور او خبر داده است . زیرا که با
 در خطبه های و رساله خود خبان مینمایند که او منظر ظهور مرع و اعظم است

درست که در مورد
که مقصود از آن
است

بعد از او ظهور خواهد نمود . و باب پس از امام اعمال حج و زیارت مکه و مدینه
و انجام اعمال دینی حج و غیره مراجعت نمود و در جو شهر وارد شد .
چون خبر ظهور باب در شیراز توسط مراسلات حاجیان شیراز رسید
از مکه مدینه فرستاده شهرت یافت . علمای دینیه تبعه که در آن ایام سطور
کلیه داشتند بر ضد باب قیام کردند . حسین خان نظام الدوله والی فارس را
که حاجی مستبد و متعصب و فوق العاده عجب و مطیع علمای بود بر ضد باب تلخ
و صم اصحاب از حرمین در غیب آوردند . حسین خان نخست ده سوار بجایب
و شهر فرستاد که بایران شیراز آوردند . و این سواران در انتهای راه فیاض
دو شهر دستیارز بیاب رسدند . و دو مصاحبت او عازم شیراز شدند .
چون باب بشیراز رسید والی مذکور مجلسی منعقد نمود و اکابر علمای فارس را
دو آن مجلس دعوت کرد و باو نیز در آن مجمع احضار نمود . باب در محضر والی
و اکابر فارس و علمای اعلام و در کمال حریت امر خود را اظهار نمود و مدعی داشت
که حضرت رب الوری باب خود را از سال فر فرموده است و او را بزول آیت
الطیبه برقم و لسان فرموده داشته تا باین حجت و انحصار مجرود ما من جنسیت
او بر اهل عالم ثابت شود . و موجب هدایت ایشان بمرج و ما بعد گردد .
علمای اسلام او شنیدن لفظ نزول آیت نزدیک بود دیوانه شوند .
و ترا شایع دین ایشان در قرآن گفته است که اگر جن و انس متفق شوند
اهل عالم معاون یکدیگر کردند . سوره مثل قرآن نتوانند آورد . و با
با آنکه لغت عربی تحصیل نموده بود و جو لسان فارسی می دانست و از اهل
علم و متحرین ارشدان علمیه بود . در جواب مسائل عامه علمیه ایشان
عباراتی مانند قرآن می نوشت . و اغلب آنرا در حضور ایشان بدون
تفکر و سکون قلم و جمع بسوره چنانکه عادت اهل علم و دانشا و رسول آ
مقوم میداشت . لذا از ظهور این مجتوبه مندهش شدند و در جواب

در هر استماع از سبب
رعیت شده است که
با آن خوف می برود
در مورد از پیشه

فرد مانند و چاره ندیدند جز آنکه بگویند هر کس بعد از محمد ادعالت کند
آیاتی بر او نازل میشود کافر است . و این سبب کبار علمای شیراز فتوی بر
قتل باب دادند و والی فارس در اهانت باب و ضرب و توبیخ او و منع
اتباعش تردد کردار نمود . و با برابری کفالت خالص حاج میرزا سید علی باجر
مذکور مقرر داشتند که در خانه نشینند و با کسی مراوده نکنند . باب
حکم والی جدیدی در خانه خرد نشست و در بر روی کسی نکشود لکن عدد
اتباعش بر ما ضمیمه میا فرود . و ذکر ظهور در روز فضائش در اطراف ابرار
انتشار میدادند . و در این اثنا جمعی از کبار علمای ایران و اکابران
بر حقیقت تصدیق کردند و در ترویج امرش ساهم شدند از قبیل سید
یحیی و ارباب فرزندان سید جمعی کثیف و ملا محمد علی زنجانی رحیمی
سید جواد کربلائی و در طهران جناب آقا الله دکنیری از ارباب قبیل . و لذا
دیگر بانه علمای شیراز بشورش آمدند و اتباع با بر باد علیه مطالبه سیاحت
متم کردند و والی فارس را بر قتل باب تحریر نمودند . لذا والی عهد
حاق رئیس ضمیمه بشیراز را امر نمود تا با جمعی نیم شب خانه باب در بند
و بیت او را احاطه نمایند . چون رئیس ضمیمه در خانه باب ابری
از آنا وقتیه نیافت و جز باب و سید کاظم مامی زنجانی از اتباعش
کسی را ندید باب بخانه خود آورد و در آنجا محبوس کرد . لکن در
آن ایام و باو عاقبتی در شیراز وقوع یافت که والی و اکثر اکابر با چار
بفراد شدند . چون در خانه باب چیزی نیافتند بوردند که موجب خوف
باشند او را با این شرط و ها نمودند که او شیراز بجهت کند تا مو

اضطراب علمای فارس کرد . و لهذا باب ضغنه با آن تکلف با بعض
عازم اصفهان شد و حکم والی اصفهان منوچهر خان کرخی که حکمرانی
مهتاب و مسیحی بود در خانه امام جمعه اصفهان نزل نمود .

چون باب در خانه امام جمعه نزل نمود ^{مجدد} زبانه از یکا در آنجا نماند
آقامت نمود که ولول در شهر اصفهان افتاد . زیرا که ^{مجاهد} اباطلبه علم و مجاهد
هر دو در دسته دسته مجتهدش و او مدعی بود . و غالب ایشان از امر آنجا
و وقار و مهابت و کرامت منزه می گشتند و از سرعت جواهرایی که جعل
علم در مسایل مقهره می نمود بر خود علم و قوت روحانیتش معترفند .

و از بیعت عدد اتباعش در اصفهان که دارالعلم مالک ایران و مقرب
علمای اهل اسلام است بسیار افزوده شد . و چیزی که زیاده موجب

حیرت خلق شد این بود که منوچهر خان والی مسیحی ما آنکه از اعظم امرای
بود و بوی صفت نباحت و فرستاد ^{بناست} انصاف داشت بر حقیقت باب افتاد
نمود . و هم امام جمعه که بلقب سلطان العلماء ملقب بود محبت او را در
دل گرفت . و از بیعت علمای شریعت در اصفهان که بمنزله قوت و سلطنت

از سایر علمای ایران ممتاز بودند شورش آمدند و بر مقادیرت باب قیام
کردند . منوچهر خان والی بر این نکته علماء را ساکت کند و فضل باب و

ایشان را ظاهر سازد مقرر داشت که جمیع ابا علمای اصفهان اجتماع نمایند
و در محضر و سلطان العلماء باب این ضابطه کنند و کتاب خلاصه صورت ضابطه
بفرستند و بطهران بجنود پادشاه ارسال نمایند و آنچه از مصدق سلطنت
حکم صادر شد از امری دارند . علمای اصفهان چون دوفی از

از اکابر ایشان که نام یکی آقا محمد مهدی کلایسی ^{مجتهد} و دیگری میرزا محمد حسن
فیلسوف استراتژی نوری بود در مجلس دیگر در محضر والی باب بیعت نمودند
چون صد و صفره بنده بودند از قبول این ضابطه استنکاف کردند
و آنرا در حق شریعت اسلام دانستند و بر قتل ابی سفین شدند .

چون حکمران اصفهان اتفاق علما را دید و از صلوات و سطوت ایشان خائف بود
که مبادا مرصفتل باب کردد باریا در مقرر حکومت در محل مناسبی نهان نمود
و چنان وانمود کرد که او را بطهران فرستاد و موقتا آنرا مفتی علما را تسکین
داد .

و معتقد الدوله منوچهر خان در آن اوقات نمود و کرکین خان براد
زاده او که نایب الحکومه اصفهان بود عربی حضرت حاج میرزا آقاسی صدر اعظم

و او را از وفات والی و نهان بودن باب در محل حکومت اجبار داد و در
تکالیف خود دستورالعمل خواست . محمد شاه چون پادشاهی عارف ^{مجتهد} مشرب
بود و با علمای شریعت میل باطنی نداشت و صیفت بزرگواری باب و مراتب
صفا و نورانیت و جلالیت او را از مردم بیغرض بسیار شنیده بود طالب ملاقات

باب بود ولی صدر اعظم چون در آغاز معلم و مرتبی محمد شاه بود و پادشاه
با او بصفت ارادت حرکت میفرموده خائف بود که مبادا ملاقات شاه باب را

موجب انجذاب او شود و از مراتب مرستی و ارادت وی بکاهد لدا
امری سخت بگرکین خان صادر نمود که باریا در لباس مهذل با سواران علی
بطهران فرستد و قبل از ملاقات با پادشاه تکالیف معاینه کردد . و کرکین
بر حسب فرمان باریا بطهران فرستاد و چون شهرکاشان میان طهران و ^{اصفهان}

سه روز در این مدینه اقامت نمود و این اقامت موجب ایمان جمعی از علما
و تجار کاشان بیاب گشت و بر عدد بابیه افزوده شد . چون باب
معهوب سوادان ببله تزلزل طهران رسید و کیفیت بعد از اعظم عرض شد
حکم فرمود که در خربز کلین اقامت نمایند و در طهران نکرند تا آنکه
بمخوردن پادشاه معروض دارد . باب مرتب ببيت روز در قره کلین آه
نمود و مکتوبی بپادشاه ارسال داشت و خواهش نمود که تا پادشاه با وی ملاقات
فرمایند و در امر وی تفضل نمایند لکن صدراعظم مانع شد که پادشاه
عازم هرات و بخاریه افغان است اگر باب بطهران وارد شود علمای
طهران نیز مانند علمای صفتان بشورش آیند و قفسه عظیم برآکنند
بعد آنست که باب را در قلعه ماکر در حدود آذربایجان مقیم دارند تا
پادشاه از فتح هرات مراجعت فرماید و بغرضت در امر باب تفضل نماید .
محمد شاه چون از مقصد امنی صدراعظم مطلع شود این رای را بپسندید
و دستخط در جواب باب با احترام مرقوم داشت . که چون ما عازم صاف
هستیم باید شما چیزی در ماکر آقا مانند پس از مراجعت با شما ملاقات خواهیم
نمود و قرارین گذاشته خلاصه شد . و در آن مکتوب خواهش فرمود که
باب در حق پادشاه دعا کنند و از خداوند تعالی بآید طلب نمایند .
بنابر آنچه ذکر شد باب را معصوب محمد بیک چیرجی از طائفه خلایق
علی الهی باذربایجان ارسال داشتند . و بعضی اهل نظر را اعتقاد
اینست که سببیک صدراعظم همیشه طائفه خلایق را برای مصاحبت
باب انتخاب می نمود این بود که این طائفه مسلمان نیستند و قرآن و حدیث

تیمهند و ببقایند مسلمین از قبیل طهر در مدینه و برایشان اعتنا ندارند
و از این جهت فریفته نخواهند شد و در حوزه تابین او داخل خواهند
گشت . لکن با اینکه ملاحظات محقق است که هنوز مدینه قرین که
تا طهران تقریباً سه مرحله یعنی بجاه و چهار میل بیش نیست رسیده
بودند که محمد بیک از معتقدین باب شد . و در شهرهای کسار
طهران و آذربایجان است از قبیل قرین و اجر و زنجان سبب بود
باب عدد اتباع او از دیار یافت . و در جمیع مالک ایران گفتگوی طهر
آورد و در هر محلی سخن از اثبات ورد او میرفت .

چون باب را قصبه آذربایجان وارد نمودند قریب چهل روز در
آن عاصه اقامت فرمود و لی هیچیک از علمای تبریز با او ملاقات
ننمودند و سخن نگفتند و پس از این مدت عازم ماکر شدند و باب را بعلی حاتم

والی اجدود سپردند . علی حاتم مذکور نظر بسایر باب و هرات تفرق و سعادت
و کار و ممانعت که در او می باشد . مستعد در احترام باب چیزی فرود آمد
لکن حاکم مقرر و خزینه خلق از ملاقات باب منع می فرمود . و در
باب یوماً ضمیمه در مالک ایران میا فرود و عدد اتباع او در هر شهر یک
زیاد می شدند . و لذا علمای آذربایجان نیز مثل علمای سایر بلاد مشهور
آمدند . و از حکومت آن مملکت زجر و منع باب و اتباع او را طلب نمودند
در اینوقت ولیعهد دولت ایران که من بعد بآخوندالدین شاه ^{عبدالله} مسموم
شد و الی آذربایجان بود او برای تفضل امر و اسکاات علمای باب را از ملعه
چیرجی طلب فرمود . چون باب تا نیا بتبریز وارد شد ولیعهد کنار علمای
دعوت کرد و باب را احضار فرمود و صاحب نظر مقرر باستخفاف و تحقیر

و بعد از آنکه
محمد بیک
از طائفه خلایق
بود و او را
تفضل نمودند
و در آنوقت
باب را احضار
فرمودند

واقع شد و این مناظره هر یک از مورخین طرفین بومی نوشته اند . لکن
 از همان عبارتی که منکرین بای در تواریخ خود در کیفیت این مناظره کرده
 بجزئی مستفاد میشود که مقصد ^{عقلی} واکاوی تحقیق مطلب نبوده است
 و مقصودشان فقط این بوده که ضمنی باهانت و استهزا گویند و تعریف
 و تحقیر نمایند . و بالا مال بی ارقیل و قال امر بضر و تعزیر بای
 صادر شد لکن فراموشان حکومت او اجرای این مأموریت ایا نمودند .
 لذا شیخ الاسلام تبریز میرزا علی اصغر یام که از علما و دانشمندان علویه
 بود با تمام این مأموریت قیام نمود و با او در خانه خود تصرف
 چوب نادیب فرمود . و چون این مأموریت ^{بناشد} تحقق نگرفت چهرتی ارسال داد
 و در حفظ اوضاع انس از ملامات بای او تشدید و تاکید کردند

که گفته اند این مناظره در شهر شیراز واقع شد

در این اوقات در جمیع ایران و عراق عرب مفسخی جز ذکر مهر و با
 و بسیار خلوت نمود و دو هر مجلس از خود و قول و حقیقت و نظرات
 او سخن میرفت و همه در ولوله بسیار میخند و غالباً قیامین حال
 اسلام و اتباع بای مناظران ^{مهر و با} در وقوع میبایست . و در آنکه علمای
 سنیه با کسانی که او را ازین جور اجنبی میدانند و تو هر که باشد ابر
 صاحب نمیکند و بادب و احترام انسانیت تکلم نمی نمایند حتی ^{عقلی}
 در مناظره غالباً کلامشان مفرق با انواع استخفاف و اهانت است
 و حرافت باصناف ستم و لعنت . تا اینکه کار او مدارا نگذاشت
 و علمای ایران در وجه تبلیغ و جمع بای و باهمیه متفق شدند و حکوم
 ولایات که غالباً مستبد و مستعد سلب و تحقیر دعوت بودند و
 این قیام و امتهم سهروردند . و در بعض بلاد ایران متعزیرین قبل و عارت

چشم

بایه کشند حتی از قتل اطفال و نسوان نیز مضایقه عمی نمودند . و در ایلات
 حتی در زوای دولت نیز اعدای بایه بسیار که منظم معادفت نمودند و
 دوسای ملک و ملت در جمع بایه متفق شدند . و نوا که مجرمانا و مجرم
 در سنه ۱۸۴۴ وفات یافت و ولیعهد او ناصرالدین شاه بود ۱۰
 سبقت هر چه سه بر تخت سلطنت جالسیند و میرزا تقی خان خراهای
 که مریدی صفاح و بغایت مستبد بود دینه وزارت یافت و بهر آنکه لقب
 دولتی یعنی آمانک اعظمه ملقب شد . و هم در این اثنا در سه موضوع از
 ملک ایران فیا بین مسلمان و بایه ^{سند} حربه مشتعل گردید . و نوا که چون
 علما از قتل و جمع بایه متعزیرین دارند و حکام و ولایات ایران متعزیرین خیار
 و حال ایشان شدند بایه که در صدور مدافع بر آمدند و در تبریز از بلاد
 فارس و زنجان از بلاد عراق و در مدینه طبرستان از حال ما و در آن
 بحاره و مدافع مشتعل گشتند . و با اینکه عدد طائفه بایه بسیار ^{بسیار} قلند
 این عادات بطلان انجامید و بسالتهای خارق عادت از ایشان ظهور و سید
 چند آنکه شنیدن اسم بایه موجب رعیت اهل اسلام میشد لذا آمانک ^{عظم}
 از طاعت بصاحت در حسن سیاست فطم این رشته و حکم ^{بسیار} میفرستاد
 و در قتل بایه مفسخ ^{بسیار} و بدون اذن ناصرالدین شاه و یا مشاوران
 را این کار بود دولت حکمی مجری میرزای ولی ادر با جان که هم ناصرالدین شاه بود
 صادر نمود . حفته الدوله چون با ملامات کرده بود از اجرای حکم آنکه بود
 تقوی حقیق و عبادت و باضنی که از او دیده بود معتقد شدند . و بهر جهت
 در مجلس بود که ترك ایالت نوردی از قتل بایه اسهل است . و بر سبیل حکم
 مذکور دانست فراکن بود که نجای دولت ایران بحرب یکی از دول عظیمه را

کردم نداشتم بقتل یکی از وزیر سفیر مامور خواهم شد که فرزند از طرف دینیه
 دستنی از سن سزیه را ترک نموده است . چون استماع عم شاه ارتقا
 بیرون از ملک اعظم رسید مضمونی دیگر پیرو در خور میرزا حسن خان که رئیس
 عساکر کل آذربایجان بود افتاد داشت و در با بقتل باب مأمور هم بود .
 و لذا ^{بقتل} آوردند و روز ۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ هجری مطابق ماه
 برینیه سنه ۱۸۴۹ میلادی او را با یکی از اعیانش آقا محمد علی نام از جانب
 آذربایجان بود در میدان سردارخانه قتل نمودند که طایفه ^{کلی} اصحاب
 بر دیواری آویختند و سخت ساغان ارمق با فرج از ائمه مأمور باز
 شدند . و چون این فرج تنگهای خود را آتش زدند جمیع کلولها بر
 وارد شدند و اندک ^{بابت} اسبهای آسیبی بر زمینید . چون دو تنگها
 فرو ریخت دیدند آقا محمد علی مذکور ایستاده است و باب در ^{حضور}
 آذربایجان با کاش خود آقا سید حسین نام تکم میکند . دیگر باره او را
 با و قتل بر چهار دیوار آویختند و امر شلیک نمودند . ساغان
 ارمق در این مرتبه از شلیک ایستادند و دیگر از عساکر ^{اعیان} کشته شدند
 این مأموریت تمام کردند و باب و آقا محمد علی را هدف کلولها ^{خود} خود
 و این کوه کلولهای بسیار بر بدن باب و آن ملک وارد شدند و هر دو ^{اعیان}
 جان سپردند . و نشرباب و آبش را از میدان مذکور بیرون ^{شهر} شهر
 در کنار خندق شهر آگشتند و کنگر ^{است} استمرا در این جهت آن مامور
 داشتند . و این عادت ملوک سزق خاصه ^{ایران} ایران الی یومنا ^{است} است
 که هر که را حکم دولت مقتول میخواستند تا مدتی ^{میان} در مشرف ^{مجلس} مجلس
 و از دشمن میگردید که خلق ببینند و عاقبت شوند و از ^{فحالت} فحالت

اخترا نمایند در شب دیرم اتباع باب بمساعده کلانتر بر نفس
 بایرا بردند و در فابریکه ابریشم بافی یکی از اهل آذربایجان در صندوقی
 مانند بسته منسوجات عرب بستند و بطهران ارسال داشتند .
 و اسلک میرزا قی خان آملی اعظم را امید وثیق بود که بقتل یافته
 ساکت خواهد شد و این طایفه منقرض خواهند گشت . زیرا که بایرا که
 مصدر این قوت و نفوذ کله میداشت کشتند و آتش حروب ^{افزوده} افزوده را
 نیز بلوغ خالی از شرف خاموش نمودند . چه که در مازندران با اینکه عدد
 اصحاب باب زیاده از مابین سبید و چهار صد نبود ^{و جزیب} و جزیب یازده
 ماه باز یازده از بیست پنج هزار عسکر حربی با توپخانه و اسلحه ^{کامل} کامل مدافعت
 و مکاتف می نمودند و چندین مرتبه اردوی ایشان را بر هم زدند و اذیت
 و مایحتاج ^{آنها} آنها را ماکول و ملبوس عاری نیز داشتند عاقبت سرانگه
 رئیس حرب از غلبه بر بابیه عاجز شد با ایشان معاهده بست که بابیه ^{تسلیم} تسلیم
 شوند و دست از حرب بکشند سر راه عسکر هر یک از ایشان را بول
 خدمت معاودت نخواهد داد و ابد امتیاز میان ایشان نخواهد گشت .
 و بدین موجب سر راه عسکر و والی ^{حکومت} حکومت نماند خودند و قرآن ^{مقر} مقر
 مبدلک کله چون بابیه تسلیم شدند و جمیع ایشانرا که چند نوم ^{عرب} عرب
 مطلقا غذای تناول نگذردند و محلی برای غذا خوردن نشانند با ^{کاف} کاف
 با سر والی و سردار در آفتاب تناول طعام ^{میان} میان ایشانرا احاطه نمودند و
 با کلوله قتل و شمشیر تمام مقتول و معده کردند . و امر ^{عساکر} عساکر
 و غیر نیز بر این ^{مخ} مخ حاتم یافت و آتش افروخته حرب فرو نشفت ^{لکن} لکن
 امراهیه اختتام نیافت و ناچار فرخته نفوذ کله باب خاموش ^{شدند} شدند . و

کشتن صحرای بابیه

در این جنگ بابیه کشته شدند

در این جنگ بابیه کشته شدند

در این جنگ بابیه کشته شدند

فیوم زیاده از سابق بر عدد اتباع باب میافزود . و نام اعظم در کتاب
 کار خود ماند . و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار شور و استیلا
 نهاد . زیرا که پادشاه جوان انقضای خفیه او آگاه شد و او سود
 سیاست او منور گشت . و حال دولت بجهت استیلا او در
 ملک دوزخ گشتند . و از غایت دولت مغزول دانسته بفرستادن
 که در سه میلی کاشان دافع است نفی کرده اند . و تقریباً در سال ۴۰۰
 خلدس پادشاه با جهل و دحام بنی اورا جهان دیگر فرستادند .
 و باب در مدت جبهه خود پس از او عاقبام بدعت چندین کتاب
 نمود هیچ از او هیچ سبب و عیب و عیب و عیب
 آوردن مثل آن دعوت نمود . از قبیل تفسیر سوره یوسف که از
 احسن القصص نامید و تفسیر سوره کوثر که بطلب سید جیای داری
 و دعای سمرقند و تفسیر سوره و تفسیر سوره و العصر که هم بر حج
 سابق بطلب سلطان اعلی در اصفهان خود را در حضور مردم
 و کتاب بنده خاصه که خواهر منوچهر خان والی اصفهان بخواس
 نوشت . و هکذا کنیز از دو سال و خطب و دعوات و خطب اسلام
 علیه و کتب نارسیده که این جمله را سفون خمس نامیده و در
 الهی دانسته . و در سبب نزول این کلمات بر قلم و لسان او
 فکر و سکون قلم بر علما احتیاج نمی نمود . و ایشان را آوردن مثل آن
 و یا اذعان آن دعوت می نمود . و این جهت علمای ایران از او
 می داشت . و اگر کتب باب کتاب بیان تاریخی است که در
 مردم دانست و احکام و شریعت جدید خود را در آن مردم نمود .

و در حقیقت این کتاب تماماً اوصاف مختصر مایه است که خود را باب اودا
 نام ادرا در بیان (منظومه الله) تفسیر می نمود . و برای تفسیر خلق بطور
 اوقیام خود نمود . و معیار ظهور او را چنانکه عادت اهل کلام است
 مستور می داشت . و بر من و ابهام بان اشاره و اعلام می کرد .
 و در این کتاب جمیع شرایع و آداب را تجدید نموده و احکامی مخصوص در باب
 و آداب و سنن شریع فرموده . و تاریخ تفسیری سابق ایران را بنا بر تاریخ
 که عدد عقود آن ۱۹ x ۱۹ است مقرر داشته . و از برای هر یک از
 و آیام اسمی که غالباً از اسماء الله است معین کرده . و هکذا اسمی ای
 اسبوع از قبیل سبت واحد و این اسم جدیدی وضع فرموده .
 و هم باین نحو بدین معادتی بود که در رساله خود نام هر یک از اکتوبات
 خود را با اسمی از اسماء الله بعد از عمل فوراً تطبیق می نمود . و در رأس
 مکتوب مردم می داشت . از قبیل اسم منجس یا محذوفی و اسم و این
 بسلسله که اسم جدید بلخی . و از این جهت هر یک از ایشان
 اسم الله می خواند . و این معانی لفظ در القاب اصحاب باقی مانده .
 (و اما دیانت بجائیست)
 مؤسس آن بجا و الله است . و الله بجا و الله می را میس
 مشهور بجزوا بزرگ نوری بود . عائله نوریه از شهر عائلت
 مملکت مازندران اند که در دولت قاجاریه که ملوک حالیه ایرانند
 رجال این سلسله غالباً بمناصب عالیه از قبیل صدارت و وزارت
 و استیفا و کاتبیت و ریاست عسکریه و ولایت نامگ شدند .

و در حقیقت این کتاب تماماً اوصاف مختصر مایه است که خود را باب اودا
 نام ادرا در بیان (منظومه الله) تفسیر می نمود . و برای تفسیر خلق بطور
 اوقیام خود نمود . و معیار ظهور او را چنانکه عادت اهل کلام است
 مستور می داشت . و بر من و ابهام بان اشاره و اعلام می کرد .
 و در این کتاب جمیع شرایع و آداب را تجدید نموده و احکامی مخصوص در باب
 و آداب و سنن شریع فرموده . و تاریخ تفسیری سابق ایران را بنا بر تاریخ
 که عدد عقود آن ۱۹ x ۱۹ است مقرر داشته . و از برای هر یک از
 و آیام اسمی که غالباً از اسماء الله است معین کرده . و هکذا اسمی ای
 اسبوع از قبیل سبت واحد و این اسم جدیدی وضع فرموده .
 و هم باین نحو بدین معادتی بود که در رساله خود نام هر یک از اکتوبات
 خود را با اسمی از اسماء الله بعد از عمل فوراً تطبیق می نمود . و در رأس
 مکتوب مردم می داشت . از قبیل اسم منجس یا محذوفی و اسم و این
 بسلسله که اسم جدید بلخی . و از این جهت هر یک از ایشان
 اسم الله می خواند . و این معانی لفظ در القاب اصحاب باقی مانده .
 (و اما دیانت بجائیست)
 مؤسس آن بجا و الله است . و الله بجا و الله می را میس
 مشهور بجزوا بزرگ نوری بود . عائله نوریه از شهر عائلت
 مملکت مازندران اند که در دولت قاجاریه که ملوک حالیه ایرانند
 رجال این سلسله غالباً بمناصب عالیه از قبیل صدارت و وزارت
 و استیفا و کاتبیت و ریاست عسکریه و ولایت نامگ شدند .

و در این کتاب جمیع شرایع و آداب را تجدید نموده و احکامی مخصوص در باب
 و آداب و سنن شریع فرموده . و تاریخ تفسیری سابق ایران را بنا بر تاریخ
 که عدد عقود آن ۱۹ x ۱۹ است مقرر داشته . و از برای هر یک از
 و آیام اسمی که غالباً از اسماء الله است معین کرده . و هکذا اسمی ای
 اسبوع از قبیل سبت واحد و این اسم جدیدی وضع فرموده .
 و هم باین نحو بدین معادتی بود که در رساله خود نام هر یک از اکتوبات
 خود را با اسمی از اسماء الله بعد از عمل فوراً تطبیق می نمود . و در رأس
 مکتوب مردم می داشت . از قبیل اسم منجس یا محذوفی و اسم و این
 بسلسله که اسم جدید بلخی . و از این جهت هر یک از ایشان
 اسم الله می خواند . و این معانی لفظ در القاب اصحاب باقی مانده .
 (و اما دیانت بجائیست)
 مؤسس آن بجا و الله است . و الله بجا و الله می را میس
 مشهور بجزوا بزرگ نوری بود . عائله نوریه از شهر عائلت
 مملکت مازندران اند که در دولت قاجاریه که ملوک حالیه ایرانند
 رجال این سلسله غالباً بمناصب عالیه از قبیل صدارت و وزارت
 و استیفا و کاتبیت و ریاست عسکریه و ولایت نامگ شدند .

والحال جمعی ایشان در عهد مستخدمین دولت قاجاریه اند و جمعی بلی
فایه از خدمت نامی اسماً از مرطفتن در مناصب ماله و مسکرتیه .

و بعد از آنکه در دویم محرم سنه ۱۲۳۳ هجریه مطابق ماه نوامبر سنه
۱۸۱۷ میلادیه در طهران متولد شد و در دخل کفالت و حفاظت

والد و والده اش تربیت یافت . و چون بسن حسرت و زجر بلوغ
اثر نجابت و نباهت شنیده در رجالتش ظاهر بود و نوزاد صدی از

علم تعلم و تدریس نمود و ظاهراً مبادی قرآنی و کفایت فارسیه را ادر کرد
و سایر آداب نزدیک خود آموخت . و در سن شیباب والدرس که از

اکابر و وزرای دولت قاجاریه محسوب بود وفات یافت و کفالت اخوان
و اخوات او که همه از وی خود تربیت شدند در عهد او مقرر شدند . و با

نیاستند که در خدمات دولت سر فرزد نیارد و او در معاش خود و کما
عالمه را از تنظیم املاک و عقاید موروثه منظم داشت . و چون

باب دربار سویتام نمود و همی ^{سه} سالگی بود و دعوت
با برا اعلی قایل فرمود و در انفاذ کلمه بابیه در طهران و ماندند آن

خاصه در محضر علماء روسای آن سالان غایت سعی را مخرجی داشت
و برای اصلاح این امور چندین بهیمنیات فرود که مولد منشأ سلسله نوین

مسافرت فرمود و باطلای آن بلاد شامل تمامی شایسته نمودند حد
صیت بلد نظر و قوت احتیاجی موجب اغظاب برزگان آن بلاد

در برخی را سبب تقدیق دایمان در برخی دیگر را بحرك حسد و طغیان
گشت . و بعد از آنکه من از امانت و سایر در بلاد ملاحظه در آن عرصه

در این امر چندین بهیمنیات
فرود که مولد منشأ سلسله نوین

دعوت بطهران نمود و پس از مراجعت در طهران سکریت فرمود و کما
کمان مشغول بشهر مبارکی دینییه و ترویج تعلیمات روحیه و حفظ دینون
طایفه بابیه بود که حادثه تعرض بنا به المدرس شاه رخ نمود .

و خلاصه این حادثه چنین بود که جوانی بقریری محمد صادق نام که در رم کار زدن کار
مادر داشت کیشان باب بود و مدتی ~~در طهران~~ و در طهران ~~سکونت~~ داشت و در وقت ~~باب~~
اعظم از ~~سکونت~~ و در این اسفند در پی پر خون داشت و در وقت ~~باب~~
تصد انتقام از خون باب نمود و این را در ایامی دیگر از دوستان خود

باو دونی داشت و در یکی نیز مانند خود از حدی ~~سید~~ مینداشت
در میان نهاد و پس از اتفاق عرفیت طهران نمودند و مقصد خود را از جمیع

بابیه بهانه کردند . پس از ورود بطهران چون شاه ذرمتها
سفران بود بقریه سیاوران رفتند و در ~~تیم~~ او ایام سنه ۱۲۶۸ هجریه که مطابق است با ~~یک~~
سنه ۱۸۵۳ میلادیه در حالی که قصر شاهنشاه در ~~تیم~~ و در ~~تیم~~ او ایام سنه ۱۵ اکت

اجرای ای مقصد گشتند . چون شاه از قصر به بیرون آمد و در راه ~~تیم~~ و در ~~تیم~~
تفرج فرمود محمد صادق ننگوری می رفت و طایفه که از باروت و ~~تیم~~
ساجه انباشته بود بر باد شاه رها نمود . جمیع اسب و اضطرار

شاه موجب خطای را می شد . پادشاه از اسب در غلطید و از ~~تیم~~
برفت . کاشیگان هجوم کردند و شاه را در در بودند و محاصره ~~تیم~~
هم در حین گشتند . مگر چون او متوجه بود که خادم یا از زوری ~~تیم~~ با ~~تیم~~

اگر چه حق جل جلاله با پادشاه را از این خطر محفوظ داشت و ~~تیم~~
ان پس بر شاه ظاهر نماید مگر عموم بابیه که هیچ وجه از این حادثه ~~تیم~~
تیم

تیم

تیم

تیم

درخت مواخذه در آمدند و جامعی غیر نلیل در لیب آتش خشم شاه پیر خرد
 محترق گشتند . از جمله قریب هشتاد نفس در نفس طهران مآخوذ شدند
 و هر یکی بدست صنفی از اصناف ناس معلوم گشتند . زیرا که مدبر
 امور سیاسیسمه خیان صلاح دانستند که هر یک از این مآخوذین را بدست
 صنفی از اصناف ناس مقبول دارند تا عداوت نهایی طایفه سنیه را
 بین طبقات الخلق متوزع گردد و هموستی یابد ^{شیرت بر آتش} شاید این حس سیاست
 نفرت تمامه خلق از بابیه و شکین نفوذ کلمه باب کرد . لهذا آن
 بیچارگان بجزیر از کارا بدین گونه تقسیم کردند یکی بیوجیمان و دیگری
 بفرانسان و یکی را بدفتر داران و دیگری را بباکرا نظام و صنفی را
 بپای اسلام و هكذا الی اصناف کسبه از قبیل صنف خیار و صنف غایر
 و صنف ^{صنف} و صنف بزاز الی باؤدوز و در آاز توزیع نمودند ^{صنف}
 در کمال سرور و محض ماسور را بفری که دلخواه ایشان بود برادری عقد
 فرستادند . برخی را زنده شتر کردند و برخی را بفرانسان و صنف
 و بعضی را بباره ناره نمودند . و از جمله کسانی که بجز موشی میان ماچند ^{کاسلر}
 خان پیر پرسی خان پیر پرسی است که از جمله فدویان باب بود . چون ^{تلاو}
 صادر شد نخست او را برهنه کردند و با کارد بیدان او را سوراخ سوراخ
 نمودند و در آن صغهای افروخته نهادند . و حال ^{تلاو} ^{تلاو} ^{تلاو}
 در جمیع اسواق طهران گردانیدند و هر شمی که با کشت و غرن او محترق
 تمام میشد شمع دیگر بجای آن میخلائیدند و خلق موعج بهائشانی را
 مجتمع بودند و با دست فریاد میخواندند . و او در صحنه انجلا

و اینست که در این روزها
 در طهران پیر پرسی
 در روز بزرگترین آتش
 در پیش ماچند
 در صحنه بودند

ساکت و صابر بود و ابتدا آثار اضطراب و جوع در او رخ نمود و لب
 و طلب داشت که در این مواقع از امور طبیعی بشریه است مطلقا کنشود .
 بلابروی افروخته و قتل افراخته اظهار نداشت و داشت با رسم بود
 و معتدل در تمام اشعار عاشقانه میسرود . چند آنکه بلوب تا سینه
 ماسائیان باهتر از و اضطراب آمد رحیرت بخش صفار و کبار ^{طهران}
 گشت . عاقبت او را پس از این ^{تلاو} کشته شد و کشته شد از طرف طول در نیم
 کردند . درینهای آنرا بطریق در داده قدیم عبدالعظیم او بختند . گفته
 که چون کار بدین هیئت کنید امام جمعه طهران با پادشاه ملاقات نمود
 و بدین نحو او را ملافت کرد . و بعضی دیگر گویند یکی از سفیری خاگر
 بیادشاه عرضه داشت که اگر یکی دیگر از طایفه ^{تلاو} در موقع جان یافتن
 است که استقامت نماید ^{تلاو} نمی از اهدت با بی کردند و من بعد علاج
 کرد . از اینجهت پادشاه ^{تلاو} استغفار و رسیدگی فرمود . لکن
 محاکمه بابیه از آن زمان بعد استغفار است بدیوان تقی شس و محاکمه
 او را که در دروسه ^{تلاو} و نیز که اعتراف بیانیت در نزد حکومت خود
 عنوان اعتراف با عظم معا صراحت که موجب قتل کرد اگر چه معتد
 دعایت سالی السیره و موجود ^{تلاو} چهارت باشد . و غالباً در
 کتاب بابیه در نزد کسی و یا مکالمه و معامله و حمایت از مهم ^{تلاو} مثلت
 حرم و جوی ^{تلاو} کرد و بسیار مشاهده شده است که اگر لفظ ^{تلاو}
 ای می و باها و طایب و صالحها در کاغذ باره و رحیب مهم مایت
 شود تقایت عاید و محتاج شاهد دیگر شود .

فقره وصایت میرزا محیی ازل بشادوت باب و بجاء الله تأسیس یافت
 زیرا در آغاز جلوس نامعالمین شاه انامک اعظم در صدر بود که مصدر
 اصلی این حرکت را بدست آورد و آنگاه از سر چشمه قطع نماید . و لهذا
 بواسطت میرزا عبدالکرم قرظین که امین حفظ و ارسال قریعات باب
 بود فیما بین مشادوت عذره اول را بصحایت مشتمل ساختند و بآ
 تدبیر مرکز امر یعنی بجاء الله از قرظین انامک اعظم محفوظ داشتند .
 لکن با اعتقاد من ظهور دعوی متفادته از محلات مختلفه بیشتر بجاء الله را
 از خطره با تکار دور می نمود و از قرظین و وزیر خطره و امیر کبیر محفوظ
 میداشت و مصدر این قوت و نفوذ را حق و مستور میکرد .

بابی چون بجاء الله ببندد که مرکز ایالت عراق است و از
 شد حالت بابیه را بنایت بر لیسان یافت . حاجتی قلیل مانند
 اقسام بلادی همه متفرق الخیال و افسوسه و منسخت الامکار و پرورد
 نه مصدری که موجب جمع کلمه البان شود و نه حسن اعمالی که موجب جذب
 قلوب خلق گردد و نه آسایش و اصلقی که سبب استقلال ایشان عباد
 از عراق آید و نه هیئتی یکتایی که اعلامی ایشان را ساکت کند
 و نه زوت و عنالی که غمای سفر را بر ایشان آسان نماید . و نه ^{بیشتر}
 که در این تاریکی چراغ هدایتی شورا را ایشان دارد و نه خم خواره یافته
 که آن هیچ کسند کان رسد و ملاح را دیگر باره بهراط مستقیم تفری و صلاح
 باز آرد . خلاصه چون بجاء الله بر آن از سر رود فرمود در جنبش
 او آوار شد دیدند و از دفتر رفاش آیت نجات خواندند . از همه

گستند و باور بستند اطاعتش را مقدمه رستگاری دانستند و
 در حضرتش را صیغ سحر آری می نمودند . روی در صدر تقدیب اهل
 و تادیب اعمال ایشان بر آمد و بلطف بیان حسن سلوک اعمال مبروه ^{صفت} ^{باز}
 باعتدال آورد . تا آنکه در اندک زمان از اثر حسن تربیت او ضعف
 آن قوم بقوت و نفرت ایشان جمعیت و اغویاج اخلافتان نامتدا
 و سوء اطرا نشان بحسن اعمال تبدیل یافت . دو باره قوت یافته
 بکلمه نافذه مدلل شد و قوت عدد بکثرت و از یاد انجا رسید
 شهرت بدنیابی بزرگتر تبدیل یافت و نفرت و جفا ناسر ^{است}
 و اقبال منتهی گشت . علمای بغداد مدح بجاء الله ناطق شدند
 و رؤسای آن ملک بمعشرت بابیه شائق گشتند . و این فقرات
 موجب علاقه برخی از رؤسای داخله گشت و حد خویش ^{شبان}
 عدوان بیکانه شد . و بجاء الله برای اتحاد نار حسد داخل
 بدون اطلاع اقارب و دوستان خود مایل بفریب و هجرت گشت
 و بی آنکه نفی را بمقصد خود اعلام فرماید بجانب کردستان مهاجرت
 نمود و تکلیبی در سلیمانیه و اغلب در جبال سر گلوه که از دایع ان بلاد ^{است}
 اقامت نمود و مدت دو سال تقریباً این هجرت و تفریب امتداد
 یافت . عاقبت پس از تضر بسیار بعضی از خواص او از محل آتش
 مطلع شدند و چون ملاحظه نمودند که اگر می از جمع کناره گیرد
 دو باره جمعیت بتشتیت و قوت بصفت خواهد انجا رسید بجهت ^{سبب}
 بود او را راهی کرده و در مصاحبتش بجای او وارد شدند . چون در ^{این}

در این زمان
 در تقدیر و حال
 بابیه که از کیش
 در مسیر نشسته
 از وحته نه

نفوس مستده

کرة ببنداد واد کرده بد عدلهای آشفته از مغارتش بیا رسید قوت نفوذ
 کله اش ظاهر تر شد و از اقطار ایران و عربستان بجزش وارد شدند
 و از اقطار فاضله بیاناتش مستفیض گشتند و پس از مراجعت موجب
 اقبال نفوس دیگر گشته در شهر امر و انفا و کله اش عایت سعی را بر عی
 داشتند چندان که در اندک وقتی باضفات سابق بر عدد آبت
 افزود و مهابت آن قوم در دلها استقرار گزیدت . و ذکر شان در
 و افواه سایر ملل دایر گشت و تا بیخ وقایع و حال انسان در نزد
 نالیف و تصنیف اهمیت یافت .

چون بسبب آفات مجاهد و در بغداد در امر بابیه قوامی در وقت
 پدید شد و بر عدد و اعتبار ایشان در اقطار افزود این فتره محراب
 حسد و عناد علمای عراق شدند . زیرا که مدتی که ببلد و نجف و کاه
 و سامره که از بلاد شهبیره عراق است مرکز مهم مذهب شیعه است
 زیرا که قبور و مشاهد اکثر ائمه اثنا عشر که پیوا و مقصدای شیعه است
 در این بلاد واقع است و نفوس لایحصر هر ساله بجهت زیارت
 این شاهد از ایران و هندوستان و عین و سایر بلاد باین ممالک
 مسافرت مینمایند . و هرگز علمای اهل ایران نیز مدینه نجف و کربلا
 که علمای ایران شهادت اجتهاد خود را از علمای اقطار تحصیل میکنند
 و غالباً هم در این بلاد بتعلم و آکساب معارف دینیه مشغولند
 و لذا کبار علمای شیعه در کربلا و نجف ساکنند و غالباً بعبادت عا
 در نفوذ قول در میان مردم شیعه در اقطار عالم مشهور و مسلم .

و بالجله چون علمای عراق نفوذ کله بابیه و بالاحض سر بر احد
 مجاهد الله را دیدند بدفع این طایفه قیام نمودند و در زیر او در مدینه
 کاظمیه که در دوسه میلی بیدار است درخت ریاست شیخ عبدالحسین
 مجتهد طهرانی مجتمع شدند و در دفع طایفه بابیه مشغول گردیدند
 و اگر چه اعلم علمای شیعه شیخ مرتضای انصاری که سمع مسلیت عا
 و حکومت و مطابقت مطلقه راست با ایشان موافقت نمود و از
 انجلا خود را منقصل داشت لکن چون سایرین همه متفق بودند
 امور سیاسیة بلعم شیعه اثنا عشریه ایشانرا مساعدت و مساعدت
 میوردند انفصال شیخ اکبر موجب یاس و نفور ایشان شد و تا
 یکی از علمای کربلا که در نجف و مدینه علیه کل بود بر رسالت نزد بهار
 فرستادند . لکن این سفارت و ارسال سفارت مطلقاً
 فائده نشد و قطع خائله نمود . زیرا که این رسول چون از بغداد
 رجعت نمود انقلابی ظاهر در او مشهور بود . کانه لسانی بود در ستان
 کجا و الله ناطق و بلیغ بتوقیر و تطهیر امرش تا آن و سائق . و بالاحمال
 بدینا مروض داشت که امر کجا و الله و حرب او خلاف آبی است که
 نموده و احتجاج فرموده اید . بحری است از علم متلاطم و مدقق
 و بیانش چون سیل منهدل جاری و مهاجم انوار وحدت و عزت از جیش
 متلاطم و مشرقی است و زلال معارف از لسان و بیانش جاری و مدقق .
 در عم بحر صواب است و در حجره سراج و حاج . و در هر صورت و بی
 حاضر است که با علمای امت جالس و مجمع گردد و بجمع قطع و بر حسب

حسن محمودی
 زلف و عرف
 رعنا شیخ
 عبدالحسین

یقینیه حقیقت طریقه خود را واضح و مبرهن دارد . و اگر علمای اعلیٰ
 فی المثل مناظره علمیه آنها نمایند و ^{منجمله} سواتیه و آیت الهیه طیند
 اگر بزرگ آیت از آیات مجیبه متفق کردند و اقامت اعلان کنند هم ^{صاف}
 که در صیاد مقرر آنچه گفتون خاطر علما و مطلوب و مقصود علیهم الصلاه
 علناً ظاهر فرمایند و وسائل انکار و تسویف را من کل الجهات موقوف
 و منقعه گرداند . علما از این بجزئی از میدان فرار کردند و از مجیب
 این قیام مجیب آیت ایزالمفر خواندند . چه مقصد ما این نبود که در
 واقع حقیقت حال معلوم گردد و حق ارباب را بدید آید . بل مقصود ^{شما}
 این بود که باین تحدید موجب ضعف بابیه شوند یعنی انیاز از خوف
 کشتن و لغو در ایستادگی نمایند . لکن باین سفارت
 آیت منعکس سند و ضعف از طرف اکثر ^{مستشرقین} نمودار اکت . ^{لذا علمای}
 اعلام بتوبه و یک مستقل شدند و بجز اگر سیاستیه توسط چند
 و با سفیر مقیم در اسلامبول در حال دولت در طهران ^{مبارزه} مخایرند
 نمودند . تا آنکه اخیراً خواهش دولت ایران امر احضار ^{مبارزه} چهار ^{مبارزه}
 با اسلامبول از دولت ترک صادر شد و عالی ^{مبارزه} بغداد صورت
 بهار الله ارسال فرمود .

بهار الله حسبکم در ماه اپریل سنه ۱۸۶۲ که مطابق
 بود با یوم دویم شهر ذی قعدۀ ۱۲۷۹ وقت صلوة عصر از بغداد
 خارج شد و در باغ مجیب پاشا والی سابق عراق نازل نمود و در اوایل
 یوم در آن باغ اقامت کرد . و این روز را زوراً طاغیه بهائیه

عید اعظم شمارند و یوم ظهور بهار الله دانند . زیرا که ^{عمر}
 بهار الله در این ایام در نزد خواص خود اظهار امر فرمود و این از ^{بصیرت}
 دستگیرانی و استقامت و بردباری و اهتمام در تهذیب اخلاق و ^{مخاین}
 آداب تاکید آکید و توصیۀ بلوغ نمود . و پس از انقضای و دارد
 بیم با اهل و عیال و بفرخندام و اصحاب خود از طریق موصل عازم
 استقبال گشت . و در موصل از آنکه که با بعضی از عرب بادیه ^{مستقل}
 لباس سافرت کرده بود بهار الله ملحق شده و از طریق ساسون
 وارد استامبول شدند و در وحقی که اولیای دولت عثمانیه مدعیان
 کرده بودند مازل گشتند . و پس از یومی چند منزله دیگری اختیار
 نمودند چهار ماه در آن عاصمه گذرانیدند . چون در ایام اقامت در
 استنبول بهار الله با وزیر خارجه و صدر اعظم ملاقات نمود و ^{و اولاً}
 بر رؤسای ملک و سیاست متوسل گشت ^{بسیار} سفیر ایران و وسیله
 بدست آورده خاطر امارت دولت ترک را از بهار الله ^{مکلف} مکنند
 و او را با حکمی بی اصل تمام کرد . و در هر صورت از دولت عثمانی
 حکم صادر شد که بهار الله و اتباعش در مدینه ادرنه که اسد بلا
 عثمانیه است از ایران ساکن شوند و بدان موجب اجتماع ^{از آن} مازند
 شدند و قریب پنج سال در آن ملک ساکن و مقیم گشتند .
 در ایام اقامت در ادرنه امر بهار الله بنایت اسمها دریافت و ^{فین}
 استغلابد گرفت و اکثر بابیه در عدل و انصاف منفر ^{طائفه} گشتند
 کجائی معروف شدند . و از این جهت ما وحده در قلوب ^{مؤمن} دو طائفه

در این ^{کتاب}
 در نازل ^{تقریر}
 در این ^{کتاب}
 در این ^{کتاب}

در این ^{کتاب}
 در این ^{کتاب}

شیعه و بابتی بر ضد بقاء الله افروخته شد و غالباً دوسای اتباع
 ازل و اکابر شیعه بر معادلت جهانیان متفق و یک رأی گشتند و حاصل
 و دسائسی خاطر اکابر دولت عثمانیه را بر این طائفه شورش و مکرر ساختند
 تا اینکه اخیراً عساکر دولتی بینه قیبطیه ادرنه روزی حسب الامر کمره
 بجاء الله را احاطه نمودند و محوم از دخول و خروج محصور و منع ساختند
 چند آنکه کوبند سه شبانه روز اهل بیت بهائیه برای استیصال و زایل نمودن
 آب نیافتند . و آنکه در کاف این شد که حکم اعلام جمیع از مصلحت
 از اسلامبول صادر شدند . لذا سکنه ادرنه از نصاری و مسلمین
 هر که بدین بجاء الله مجتمع گشته با او از بلندی میکشیدند لکن باز
 انجذاب و در غلبه نصاری مستعمل تر بود و کمره ایشان اطهر و آنکه
 و از جمله حوادث مسلمة این است که بجاء الله بجزایمانی از ماورای نغی و ایباد
 صریحاً از حوادث آئین دولت عثمانیه از قبیل خلع سلطان عبدالعزیز
 مرحوم و تقویت متعاقبه آن مقصد اخبار فرمود و خصوصیات این
 حوادث را در الواح معتقدیه از قبیل لوح رئیس که با اسم و بیخ باذل
 و لوح که مهند قرظین بان مخاطب گشته تصریح فرموده .

بر روی این روز
 تاریخ از کمره
 در کاف این شد
 اهل بیت
 از ادرنه
 و آنکه
 مکرر ساختند

لوح و رئیس در هر صبح تقریباً هشت ماه قبل از وقوع خلع سلطان عبدالعزیز
 در دار الحکامه طهران برای نگارنده ادرنه نشانی اهل کاف خط خادم
 بلاوت فرمود و لوح مهند در این مضمون آن ترانت کرد و اجمع
 بجهت گذر ادرنه و غالبی بولی استماع داشته بود حکایت نمود . در
 حکام نگارنده در مذهب شیخ واضح بود و این حکایت را بر سبیل
 تاریخ

استماع مینمود . و بالجلد از مصدر امر نغمه سرد اعظم عثمانی حسب
 سلطان عبدالعزیز حکم صادر شد که بجاء الله را با اهل بیت او و پیروان
 عدلیه عکا که در آن ادوات بر دوات آب هوا موصوف بود و منفای مجری
 در دولت طلیه محسوب میشدند بنمایند . و باین موجب در یوم یوم ماه
 المانی ۱۲۸۵ هجری مطابق اگست ۱۸۶۸ میلادی از مدینه ادرنه
 خارج و در یوم ۱۳ شهر جمادی الاولی منتهی مذکوره ملاقای شهر سابقه
 هذه السه و ادره عکاشدند . و کجا ^{اهل بیت} معتقد چیز است
 که بدین نغمه و عود الهیه بار اتم مقدسه تکمیل یافت و بشارات
 انبیای بی اسرائیل در ظهور در تجلیل تمام آمد و معیاد اطلاق
 آل خلیل از نزل طویل و هوای و بیل فرارسید .
 چون بجاء الله با اتباع در عکا وارد شدند قریب دو سال
 بر حسب حکم دولت و قسده عسکریه که نلعه است از حضور امامت
 عودند و بر از این مدت در بیعت خارج نلعه عکا در نظر هدیه ساکن
 شدند . نلعه عکا از انغور قدیمه است که در حروب دولت سابقه
 از حوادث حدیثه صغیره ارض ^{مدرست} و در هر فتحی از صفای ^{اصول} حقیقی
 و بی هم از آن مردم و صغیر دیگر از نواد حقیر آن محسوب . اجمالی
 در اطراف آن منشور است خاک بلایای مدینه است که دست خراج
 بواسطت تخفیف بر سر مسکینان نشاء میشود ^{سلاطین}
 خون بیچارگان است که ملک در جام الام بر سکنه آن ایثار کرده
 (در سال ۱۳۱۲ که نگارنده معین آن امر ^{مدرست} متعلقه بود گاهی در عکا
 عکا

هفتاد هزار
 اصل

اصول

تاریخ

شرفیت اسلامیة خا بر میدارند . و اغلب باین طریق تمام ایشان از
 احکام بای نیز می اطلاع بودند و در اغلب مسائل عقاید شیعه را که در
 ابا و اجدادشان بود مانند ولایت امامیه که از مسعودند و زیرا که دولت
 ایران جزو دین و سوز باین وضع از مخالفت با اهل بیت تا کنید کرده بودند که علی
 امینا علیه السلام را ندیده بودند و از احکام او اطلاع نداشتند . و لهذا
 حکم علمای شیعه محاربه و مدافعه را جایز دانستند و مهربانان حرب را
 ملک شری خود پنداشتند . و این فقره با اهل اصفیل دیانت مجاهد
 منافات کلیه داشت و تعدیل اخلاق و حفظ اعمالی که هر دو نفس
 از ایشان در بدلی و هر چه دو ملک می ساکن بودند امری خارج
 مادی می بود . و فی الحقیقه اگر انسان بنیبه دوست ملاحظه کند
 این امر را خارق عادت ظاهر بیند و امری غیر مکره و نبادد الوقوع در
 عالم مشاهده نماید . چه وقتی بای قیام فرمود اهل اسلام
 عموماً و شیعه امامیه خصوصاً بحال طالب طوبی مبدی می نمودند و
 او را مروج شرفیت اسلامیة می می نمودند . و لهذا کبار علماء
 ایران در حوزه اتباع بای داخل شدند . معدلت امر او جز در مدینه
 شیعه امامیه نفوذ نمود و خارج ایران و عراق که انهم فی الحقیقه
 حکم ایران را دادند ابداً سرایت نکرد . ولی چون وقتی که کجا
 قیام فرمود جماعت باینه قومی بدانام بودند و جاعتی قلیل و مطرود
 و مستتت مشاهده می شدند و اکثر اهل اسلام دفع ایشان را اعظم
 راجبات و بنیبه میدانستند و حفظ ملک و دین را موقوف بطرد آن

حقیقت
 که باین
 اخورت
 و تقیم
 این

۹

فیه میسرند . معدلت کله دیری نگذشت که از اثر حسن تربیت کجا
 اتباع از نفس امت بجایه حسن اعمال و نیکی اطوار معروف شدند
 و بنفوذ کله و نصرت روحانیه و حسن تقاید و بنیبه موبد و منصور
 گشتند . بر عدد اتباعش یوماً بنوم برافزود و قوت کله اش
 حیثاً بعدین تجلی نمود . چندان که در اندک وقت از ایران بکلی
 ممالک داخل شدند و از اسلام بسیار ممالک سرایت کرد . حتماً
 امم بنیبه که با کلمت و منعدم محسوب می شدند از ظهور زردشتیان
 و علاه آفات مؤلفه بقبول امرش افتخار یافتند و هر یک در کمال
 و استقامت محل اضطهاد و ظلم مسلمانان و هم گنجان خویش واقع گشتند .
 و این فقره بر تعجب و استغراب اهل بناهت برافزود . زیرا که ایران
 نفوس قلیله نبودند و غالباً از اهل تروت و مملکت و با از سنج بخار
 و اهل صناعت بودند و جای این بود که بچچ وجه در قبول این
 دیانت بطع مهم شوند . زیرا که در طرف اتباع مجاهد الله تروت و ثنای
 و با عزت و سلطه متصور نبود که بر ایمانسان محلی دین می شود و احوال
 طبع و باخرف متصور گردد . و پس از قبول این دیانت هم نوعی با ستم
 ظاهر می شدند که خوف جان و مال موجب ذوال اعتقاد شان می شد و
 کثرت بلا می موجب برودت عوارشان می گشت . و لذا امت بهائیه
 این ثبوت و استقامت و صبر در بلا یا و محنت را بوهان حقیقت و بای
 بجایه میدانند و ادل دلائل و اصدق شهد بر قوت کله آنها و الله
 میسرند .

۳
 که در این
 در کجه
 و غرض
 ۷۲

و بناء الله بن ازورد بنگا عالمنا از معاصرت با هم خلق خبا
 معهود مگر آنکه نفسی الخصوص ملایب ملاقات او کرد در انصورت
 ان شخص را اذن ملاقات معهود و عالمنا اوقات خود را بجز
 مسائل خلق مصروف معهود و معاصرت با خلق و تنظیم امور را بفرست
 از شد خود که با هم جزایر معهود و معاصرت با الله الاعظم ملایب بود بحول
 صیانت حتی آنکه از بعضی که پس از خروج از قبله در آن اقامت فرمود
 قریب نرسال خارج نشد و او تفریح و وسایلین که اکابر اهل ابرار
 بآن معهود و مجربند هم صرف نظر فرمود و وقتی در آن اقامت در
 عادم حیفا شد و در جیل کرمان بدری که در میان کرملین بر مقاره
 ایلیمین بنی بنا کرده اند نزول نمود و در آن محل ساعی یا اکثر است
 فرمود و یکی از مسائل خود را که اهل بها اوج میباشند در آن مقام
 مرهم دانست و از آن بسید هر سال چندین در حیفا اقامت میکرد
 و اهل بها از عموم ملایب مذاهب و ادیان و ضارب در این مقام مجتهد
 شرف و از مانده مکرمش بهره در میکشند و از اولایب معارفش
 سرشار میشدند و کار بر این مختار جاری بود تا آنکه در او احوال
 حالش از اعتدال بگذشت و روزی چند در دسته مرتجعانید و
 در یوم دوم زمی تقدّم سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق ۱۷ شهریور
 امار سنه ۱۸۹۲ بحسب تاریخ میلادی شرقی بمیان جاوید
 خرامید و باقی اعلی صعور فرمود

در تحریر در این
 دام بنگا
 اعدای او از این
 همه و فقره
 این در این مرتبه که
 زوکر که در میان
 بنی حاکم در دسته
 که در این مقام
 مرتجعانید
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام

و کتب بها و الله عبارت از رسائلی است که اغلب از اذن
 سوالات خلق از جهانیه و غیر جهانیه مرقوم داشت است . چون در انام
 اقامت در عراق و ادرنه و عکا چون اسمش در عالم استنهار یافت و نفوذ
 کلمه اش موجب جلب انظار اهل نهاهت و استخبار کتت غالباً مرتباً
 محققان در علم و غیرهم بخدمتش مشرف میشدند و خواص مشایخ خود
 آنحضرت مستفیر میکشند و اغلب کسانی که بسبب مراقبت حکام
 قادر بر مسافرت نبودند و یا امکان ملاقات نمی یافتند بترسطه
 استعفا میخوردند و ادوی الحین بدون تعلق و یا تأخیر و اغلب از
 در عین اشتداد مصائب مرقوم میداشت و پس از احوال در وسط سواد
 بسائل ابلاغ میفرمود . خصوصاً طائفه بابیه که در عداد الباعث
 سده بودند چون بسبب منع دولت از ملاقات باب بالکل اولحاکم
 او مطلع نبودند و اغلب احکام و افعال بابرا از عقایدی که در ویست
 اسلام از لطایف و بشارات ظهور مهدی استنباط نموده بودند
 استنتاج میکردند . لهذا این نوع از تابش زیاده در کشف حقائق
 و استغفار در فائق سعی و اجتهاد می نمودند . بعضی از این را احوال خود
 رأساً مرقوم دانست و بملوک و امرای کبار ائمه و علما ارسال فرمود
 و لذا در اندک فغان کتب و رسائل او که اصل بها را با هم اوج
 و کلام الهی میباشند مانند اوراق ازهار در این معنی منتشر و منتشر
 شد و قیامات مندرجه در آن مانند طفل و امطار در جمیع اضلاع
 استنهار یافت و ذلای طورش مانند لمعان برق بغرب و مشرق در اندک

که اهل بها از این
 اوج میباشند
 روحی سبب و
 الهی میدانیست
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام

خطب و نوحی است که معانی حقیقیه و روحانیت و خردانیت ذات حق تعالی را
 در آن مبین دانسته و مقصود اصلی از بعثت انبیا و اولیا و مقامات جمع تفضیل
 و اتحاد و تفریق آنجا هر وجود و مطالع حکم حضرت معصوم را واضح و مدال عوده آ
 و بشاوه اوضاع مسائل معتقد لاهوتیه را ببعیارات واقع الاغاط و واضح نماید
 بیان عوده است که نه فقط حقیقت امری در وجود امدال میکند ^{حقیقت}
 سائرین شریح حقیقه را نیز مدال میدهد و لذا است بر این دلیل که از آن ^{مد}
 مسیحیان معاصر است دیدم در خطابه خود که در مهر سنه ۱۹۰۱ در ^{محل} و در ^{محل} از آن
 علم دربارش خوانده فرموده است که در اهل بنا هر که را می خواهند در دین
 جهانیه وارد کنند اول حقیقت دینیت سابقه او را برای اثبات مینمایند
 تا بر برهان اصلی معرفت مظاهر امر الله بصیر و آگاه شوند و بعد از آن با این
 مدعی صادق و مدعی کاذب تمیز دهد - و لذا است محمد حقیق طایفه رهائی
 جمیع کتب معادیه ملل موجوده در عالم است و کتاب عهد جدید نشان ابراهیم
 که در حقیقت جامع و مرفق کتب مذکوره است و مبین و مفسر جمیع این ^{محل}
 سطور ^{محل} و مقصود حقیقت بر این است که لا بد هر امری که منکر حقیقت
 یکی از مظاهر امر الله شدند مثل یهود در انکار مسیح له الحید و زردشتیه و ^{محل}
 هر می و مسیح و سایر انبیا علیهم السلام لا بد سبب این تکلف خطای در معرفت ^{مد}
 و برهان است . چه اگر دلیل را میدانستند در معرفت مدلول خطا مینمودند
 و لذا اهل بنا هر که میخواهند حقیقت براه الله را ثابت کنند اول در حقیقت ^{مد}
 شارع دینی که آن معتقد است تکلم میکنند و از برهانی که بیان اعتماد عوده آ
 استغنا مینمایند . چون او با اصل برهان عالم سند و در رساله برهان

۳
 در حقیقت این قسم
 از اوضاع سبب معنای
 مدعی و معاد است
 و کاشف از ابراهیم
 معرفت بر جمع و ماب
 معرفت سبب
 خلق و ایجاد

متفق شدند انوقت در امر براه الله تکلم میکنند تا منتهی با تقاضای نمود و ^{مد}
 اطمینان و بحقیقت براه الله کرد . مثلاً اگر یکی از مسیحیان طالب شود
 که سبب اطمینان ایشان از باجر براه الله بفهمد . از او می پرسند که تورد
 امر حضرت مسیح چه برهان اعتماد عودنی و حقیقت دعوت انحضرت را ^{مد}
 یافتی . و این بنا بر آنست که این شخص مسیحی با عالم است . ^{مد} دلیل بر ^{مد} که بیان
 اعتماد کرده است و با عاصی است که بدون دلیل و برهان از قول آبا و اجداد
 خود بورايت یافته . اگر عالم است او را بهمان دلیلی که استدلال نمود
 بلام میتابند یعنی ثابت میکنند که این دلیل بعینه در امر براه الله ^{مد}
 بل در اینجا ظاهر و احوالی است از امر حضرت عیسی . و در اینصورت ناچار است
 که این مسیحی عالم که با حقیقت براه الله مدعی شود و با حقیقت حضرت مسیح
 انکار نماید زیرا که دلالت دلیل بر مدلول امری اضطراری و طبعی است
 و اگر آن شخص مسیحی سائل عامی باشد اول او را بمعرفت اصل دلیل و برهان حقیقت حضرت مسیح
 مطلع میکنند و چون بر معرفت برهان قادر و توانا سند بهمان دلیل
 حقیقت براه الله نایب مینمایند - و خلاصه کلام اگر بنظر بصیرت
 در آنچه ذکر شد تفکر نمود در یافته اولی که در مدتی ^{مد} سال که از زمان ورود
 براه الله در بغداد الی زمان معصوم و عیسی حضرتش در عکا امتداد یافت
 چهار هزار معارف از علم سائنس جاری بود که بدون آن استخار دینیت ^{مد}
 در عالم نصرت عینی است و پیغمبر اتفاق و اتحاد ام در هر دو س اعظم عمر
 عیسی . و با افضل و اعتدلت این است که همین است مقصود از انکار
 اربعه که در کتب مقدسه عقیقه تغییر یافته است که در حجت عدل

ادعش الهی جاری است . زیرا که صاحب لاق عرش از برای تجلی روح الله
خویشا کلمه مقدسه ندانند . و آنها را که از این عرش اعظم در اقطار عالم
جاری است جز آنها در معارف روحانیه نبینند .

و الهام مذکوره را در آیات امانت و در دار السلام بها و الله خود
مرحم میفرمود . و در اوقات امانت در ادرته ^{عاشق} بعلم ضرع و حیدر ^{عشر}
فریدش عرض الله الاعظم بحر مریات . و در ادان نفی بکتاب
عدیده از قبیل میرزا آقا جان کاشانی خادم بجاء الله و از قبیل میرزا محمد ^{علی}
دمیرزا صیاد الله و میرزا ندیم الله قرزندان ^{محمد میرزا} و میرزا محمد الدین
برادر فاده و صهرش که در حضرتش بودند ^{کما اذینقه جواب عاشر} و کتاب مذکوره
که مانند غیث حاصل از اطراف میرسید املا میفرمود و کتاب مذکوره
حضرت را میباشند . پس از اخذ در صحابه و تصحیح و حفظ نسخ آن را
برای سائل ارسال میداشتند . و مراسله ای که باسم میرزا آقا
خادم میرسید الراجی که در جواب آنها با نسی صادر شود عبارات آن
بیرحمه الله بنفسه از لسان میرزا آقا جان املا میفرمود ^{حسن عباراتی که بر}
سر پاکت و طرف نوشته میشد ^{آنهم عین عبارات بجاء الله که او میفرمود}
و آنان میفرستند و ارسال میداشتند .

فصل در کیفیت تراجم و احکام حکامیه

اما مذاجم و احکام تقدیری ^{مهم است} منقول بر صلوات و صوم و حج بلیا ^{است} الله

بشریحی که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}
که با تحقق شرائط ادان آن بر هر نفسی واجب است . و سوائی آن ^{است}
که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}
که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}

و این حد او ^{است}
که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}
که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}
که در کتاب مفصلاً مرجم و استمراحت . و این حد او ^{است}

و تسبیحات کثیره هست که اهدایا تمیماً در مجالس و یا مستعدان در خلوت
عینی مناجات تلاوت میکنند . و این قسم از الواح بیقرآن جمع و ملا
ساده است و اکثر آن هنوز غیر بدو است .

و اما احکام تقدیری آن مشتمل است بر امر جمیع محامد اوصاف
و مکامد اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و زنا و عفت و امانت
و طهارت و تقوی . و نهی از جمیع مخازر اوصاف و قبایح اطوار از قبیل که
و غیبت و افترا و قتل و سرقت و زنا و منازعت و ممانعت ^{حسب الامر}
و بالاچاره جمیع احکام ^{حسب الامر} در الواح عدیده کثیره و عبارات رافقه مؤثره
جمیع دوستان خود را بشکلی که احکام اخلاق که عالم انسانیست بدو آن
مانند جسم بیروح است امر فرموده است و از آنچه منافی سیرت
انسانیست و هیئت شریفه امانت است فرموده . مثلاً از جمله در
کتاب اندس که تلفظ بسیار در الواح و مغناطیس جذب نفوسه و رواج
میفرماید لا تینوا انفسکم بعلل الأعمال و الذي فاز بالعلل فی رضاه انه
من اهل الجهاد قد کان لدى العرش قدیرا . انصر و مالک البریه الاعلان
ثم بالحکمة و البیان . كذلك امرتم فی اکثر الاواح من لدى الرکان ان تکلموا
على ما اقول علیما . لا یبصر من احد على احد و لا تقتل نفس نفساً هذا
ما حکیم عنه فی کتاب کانه فی سرادق العرش مستورا . انقلوا من ریحاه
الله بروج من عند ان هذا خطأ قد کان لدى العرش کثیرا .
و در این مواد چندان تأکید فرموده است که هر یک در عالم بیانات مؤثره
بر آن مقصود نیست . زیرا که اتباع خود را نه تنها از قتل و رواج و جسد

نمی فرموده است بل از هر چه سبب که صورت کرد و موجب ارتداد
 شود حق ارتداد و مباحات نیز منع نموده است و بتواضع و فروتنی
 ما مورد استناده خیا که در همین مقام نیز در کتاب آدس از سده است
 « قدّم علیکم بیع الامار و العلمان لیس العبدان یبیتوا عبداً ضعیفاً
 فی لوح الله کذلک کان الامر من قلم العدل بالفضل مستورا . و لیس
 لاحد ان یتعز علی احد کل اذ قال له و ادلا علی انه لا اله الا هو انه
 کان علی کل شیء حکیمان » و در موضع دیگر در این کتاب مقدس فرموده
 « نیز و اوسکم با کلیل الامانة و الوفاء و قلوبکم و اوالا القوی و المنکم
 بالصدق الخالص و حیاطکم بجزا و الآداب کل ذلك من صمیة الانسان
 لو انهم من المنصرتین » و مراتب محبت و صداقت با خلق را عطا فرموده
 طایفه محققین نداده است . بل امر فرموده که کل عمل را تا بخورد برادر
 دانند و اذاله احتیاج قدیم را اوصاف و نفوس ایشان از اهرم فرمود
 و واجبات خود شمارند . و لذا دوستان خود را از هر گونه تکلیفی که از
 ان راجحه معایرت آید اجتناب نمایند و از لعن و طعن و جمع تا
 عند الانسان چنان بچینند و خدمت جمیع اهل عالم قیام کنند و محبت
 اهل عالم و انحر خود دانند و محبت اهل وطن خود تنها اقتضای کند
 و در این باب در کتاب آدس فرموده است « عاشر ما مع الآداب
 بالروح و الرهان یجود و انکم عرب الرحمن الیکم ان تاخذکم حمیة الحیاة
 بین البریة کل بدأ من الله و یعود الیه انتم لمبدأ الخلق و مرجع القایة »

و در این باب در کتاب آدس فرموده است (در الیم از افریقایات
 ۱۲۹۹ و در لوجی که بافتخار این عبد هدایت فرموده بر قوم است)
 خط ابن سینه ۱۸۸۲
 مستطاب

الهی یعنی سراق نموده و برجین او این کلمه علیا از قلم اعلی نیت . انما لکننا
 المحبة و الزماء للفضیلة و النجاة « و نیز در این لوح میفرماید « انما لکننا
 و انبیاءه و رسله و صفوته و الملأ الاعلی و اهل الخیة العلیا و الملكوت الاعلی
 یصلون علی الذین قاموا للالفه بین قلوب عباده و احباده انما لکننا
 الکرم » و در لوجی یکی از آثار و نسیانی زرد مشتیته مرقوم است در مسأله
 کیفیت سلوک با اقوام متباینه و سلا مختلفه فرموده است « دوست یبنا
 میفرماید . بگو ای دوستان سر برده بیکایکی بلندند بچشم بیکایکان بیکدیگر
 نریینید همه با یکدیگر در بیک یکساختار » و در کتاب عهد کرده
 که او ایام مرقوم فرمود و در آن مرکز عهد و سزنی انوار میناق را منصرف
 دانست و عدم انصاف و اذنان و منتسبین و اهل بهار با طاعت برود
 فرغ منتسب از اصل قدیم کریم ما مورد نمود فرموده است « براسی میکم
 تقوی سردار اعظم است از برای حضرت امرا کی . و جنوری که لایق این
 سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه است . بگو ای عباد
 اسباب نظم را سبب بر بنیانی نهادند و علت اتفاق را علت اختلا
 صدارید . امید آنکه اهل بها بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناطق
 باشند . و این کلمه علیا عبادت آیت از برای اطفال با رصیفه و بعضا که
 در قلوب و صد در مکتون و محزونست . احزاب مختلفه از این کلمه
 واحده بنور اتحاد حقیق باز میروند . انه یقول الحق و یهدی السبیل
 و هو المقدر العزیز الخلیل » و خلاصه القول در مراد و تهنیت و تبرک
 و تهنیتها فضاکی بسبب و انسانیست که حکما انرا (علم مکاوم خلاق) گویند در

الراج منسوره عبا و آتی مردم بر خود که مانند در منسوره زینب عیان
 و حیت اکلیل ملک افاق کشت و بصفت ادران و هور معطر شام کافه
 جمهور آمد و آنکه در تربیت و تحریب اخلاق بهائیه و تقیم اعوا
 امانت بابیه مؤثر کشت که با وجود آنکه عدد این قوم در جمیع بلاد اجزای
 و حد اغلب مالک و اذنان نفوذ یافت بحسن سلوک سطره شدند و
 در مقام ادوات معروف اطراف گشتند ^{لغزنی} از ایشان مغایرانشان
 هرگز ظاهر نشد و مخالف و ای حکومت علی از ایشان صدر نشد

در سنه ۱۲۰۰ هجری قمری تعداد سنه ۱۸۵۲ میلادی که بدون
 هیچگونه نسبت بر پایه در طهران و سایر بلاد ایران مورد اعتقاد
 شدند و سطح سلب و نصب نطافه کشته شنبی اولیالی شهر سبغ المالی
 سنه تقویم امیرزاده و لا لایب السلطنه ایران میرزا که اوقات و هو
 حکومت طهران را در آن وقت و سیه سال را در حضور ایران مکرر کجا مستقر
 او بود نگارنده و انحصار موجود و قریب دو ساعت ^{پارسی} ماکر
 حکایت محالست امتداد یافت و از هر دو سخن بمیان آمد ^{از هر دو}
 که اگر دولت ایران کاهی متعرق بابیه شود محالست و معمم نیست زیرا که
 پادشاه در حال دولت حاکم سابق این طایفه را فراموش نکرده اند و هر
 ایشان در طاعت و ان روحیان و غیر از خاطر بر نداشتند

معرض داشتم که اگر چه صدور بعضی افکار منابره در آغاز امر از طایفه
 بابیه جاری میگردد انکار و شایسته هیچ نوع از اعتقاد نیست لکن
 اهل بهار بجای بابیه موافق با شمس الحق العینی و غیر از این حکومت
 در جمیع در ^{مستطابان} و رعایت است

و مواخذة بری بجای بجز خارج از هرگونه انصاف و عدالت
 این سکیان که اکنون بقهر و سخط آید کبر که قمار کشته اند او بر کتای
 مجهول است بر آنحضرت روشن و واضح است که نه با بابیه که حزب اول
 مردوند هم آیین وهم مدعیند و نه با یکدیگر هم عقیدت و هم ^{حزب}
 شاکه والی این ملکید و مکرر متعرق من حبس و اخذ آیند و طایفه ^{شده}
 و بعد از بعد عقاید فریقین و شدت عداوت و کراهت و بغض ^{این بابیه} ایشان
 نسبت باهل بها میدانند از مثل شاکه والی مطلع اکاهی شایسته
 که ملتفت شوید و در بابیه که سبب این همه بعد و مجانبت و حنا
 و کراهت اختلاف در آراء عقیدت است ^{بسیار} اگر اهل بها مسلک
 بابیه را میپسندیدند و بهمان روش سلوک میکردند ابد مورد حفا
 و عداوت و بغض و مبارزت بابیه واقع نمیشدند - شاکه
 الراج و کتب حال اعدای می را که بغارت و اغتصاب او ^{کریه} است
 بدقت بخوانید و ببینید که در جمیع ^{حزب} حزب خود را امر با طاعت ^{دست}
 فرموده و با احترام ملک و امر و توقیر را با فضل و علما مامورند
 حتی ایشانرا از تحریب بضائع از ملک نهی فرموده است و از مخالفت
 قوانین دول مجنون داشته است آیا هیچ این او امر را در میان
 حزب بابیه دیده آید و یا از ایشان شنیده آید ^{در راه} و نمایندگان
 که اهل بها او امر را فرموده اند سرا او امر الهیه میدانند و رعایت ^{حاکم}
 در اجزای او امر مبرس بین از سایر ملل در اطاعت پیغمبرانشان
 مرعی میدارند و در اینصورت بر شما لازم که قدر این مراتب بدانید

نکته اینست که
 از راه این
 در این
 در این

در این

و مطهر الحاضر باشید که از اهل بها امری مخالفت را می و صلحت با شاه
 و دولت ایران واقع خواهد شد . و ما وقت باقی است می توانید کار کنید
 اعتقاد شما از این امر فوائد مالی برسد . و مطاعیت ابدیه ناکل کردید
 و نام شما در تاریخ بزرگتر خواهد ماند و بسود تدبیر و انجواج
 سیاست موصوم نشود . پس برای اینکه با این نکته خیر صلحت
 معروض داشته ام که مولای امیر شاه چند سال است حاکم مطلق طهران
 و قریب آن هستید . فرمود (ز یاد او از ده و دوازده سال) گفت
 در این مدت مدیده ما اینکه اهل بها در طهران پیش از سایر بلاد ایران
 ایستاده است که فرزندی از افراد این طایفه خراب اسم دین و مذحبه
 نزد حکومت شکایت نموده باشند . این معنی که هر وقت از دست
 سزاگنده اند ایستاده است که گفته باشند فلاح مخصوص جان
 می باشد خورده و بدست کرده و یا بر غیر از هم زد و یا بصورت تمام
 و یا زنا و یا قهار و یا با بانی از ادای خراج و یا سهریب بستانع از
 کمرک و یا قبضه نفس و یا متجاوزت بود بر ضد نفس . فرمود
 (نه) معروض داشته ام پس چگونه شما رعیتی مطیع تر از اهل بها
 می طلبید . چون است که قدر این مواجبه با عمید باشید . اگر
 مثل این رعیت در سایر بلاد بودید هر آینه دولت عادلانه بخوبی قدر
 ایاز می داشتند . و حفظ و رعایت این امور و الزم مسائل و
 خود معر می داشتند . و اگر در وسای دولت ایران در این طایفه
 باید مامور باشید بر فضل رعایت حال این ایامی اعراف کنند

و بشکر خورشید لسان کشانید . و حال آنکه این روسا و مدبرین ملک و ملت که
 اکنون با بییه و اهل بها را یک طایفه میدانند و بر برابر بحرم ما خود می نمایند
 اگر بنظر نا تیب نظر کنند می بینند که همان با بیهای دور اول نیز که با اعتقاد
 امیر کبیر مرتکب چنان جرم خطیر گشتند از سوس سیاست زوزان ملک و ملت
 بود که آن امور نا کار و فرج یافت و موجب بحری رعیت بر شاه و تعرض و تکیه
 داعی بر رعیت گشت . جدا کردگان دولت بحکم فقهای جاهل با بییه را از
 ملاقات با بیع نموده بودند و انهم تشدید را در تبعید مراد از مریدان
 غیر بودند و حریت عقائد را با این حد از طالب مجاهد مسلوب نمیداشتند
 البته با بییه با حکام باب جاهل نمیدانند و از مکارم اخلاق باب که مانند آن
 اقباب ممکن التبرئیت و بجهه ولی اصلاح نمیدانند و بحکم دین سابقان در
 صدد مخالفت و مقاومت بر نمی آیدند . بسیار خراب حال هم با این
 غریب و حکم عجیب که با این و بجای اتمام بده مدانی تکلفه می نمایند ملاحظه
 فرمایند که آیا همین با بییه نبودند که در مارندران معدود قلبی که بسید و نجای
 تن بالغ نمیدانند قریب یازده ماه باز یازده از نسبت هزار عسکر حربی در
 مخالفت و مقاومت نمودند و چندین بار آن اردو بر نظم مکل و فرمان
 و مهات حربیه را بر آورده و ضمیمه کردند و در مواقع قتل و جان باختن
 هیچگونه بیم و خوف در دل راه نمیدانند تا آنکه از امر جلف و عین و زامین بحکم
 کتاب مبین بوجود بزرگان سعادت آیین اشتهاد نمودند و تسلیم شدند و در این
 دو صین شروع بتقدی بقصارت قلی غیر معهود تمیز و تضاد ساختند . همین با بییه
 با اینکه اکنون اعدادشان باضعاف اضعاف سابق بالغ شده است
 و تعرض با بیسان نیز است از سابق گشته چون است که با بییه
 و یا استکباری و مخالفت حتی ادنی استکراهی و سکایمی از ایشان بطور
 چنانکه سکون و اضطرابشان موجب استعجاب اجانب شده و حصول افساس
 مسلم سایر ملل گشته است . آیا سبب جز این است که حال ادب و بییه در اهل
 بها اطاعت و در بییه اطاعت اماره جرایم و مخالفتی را شده از مخالفت

سایر انبیا میدانند ایضا باطاعت دولت امر ضروری و بحسب خلق مأمور است
 و از برای وصال و محاربت و قتال و جمع ما بتکدی به انسان نمی کرده است
 ملاحظه فرمائید که جمیع این سکون و سکوت بابیه ^{تجدید} و تحقق اخلاق ^{تجدید} بعد از تمام حلاوت این ای ظاهر شد که پس از ورود و باران اسلام بعد از آن
 حال بودت بیانات روح بخشش باجمعی ملامت اخلاقی را در قلوب اهل بهار سوم
 در اسبغ میدارد و بصیرت بر خاسته همه بکفرش برایت انسانها عیاض و دوستان
 بالغ میفرماید تا آنکه بجای خاد حضرت و منافرت از هاد لطف و محبت از
 اراضی قلوب ^{روغ} و پس از ^{ذاتی} عراضه صفات ^{ذاتی} طاعت و مسأله
 مشهور گردید چندانکه موجب قلت و خطا اعداد بابیه و کثرت و آردیاد
 طاعت بجایه شد سکون و قرار و مسامت و قرار اهل بهار جمع احوال
 جمیع اقطار و احوال کشف و وجوب اطاعت دول و محبت و آخرت با جمیع
 ملل از عقاید ضروریه و دینه اهل بهار است و خلاصه القول در
 این موضوع مطالبی در رعایت راستی و صداقت عرض شد که اگر مستمع از تسو ^{و تقاضای}
 اهل عالم بفرمان و عصیت دینه مستقیم و مقیم نبودی هر آینه برای خود
 و دولت ایران نتایج کران بها اخذ فرمودی و عاقله ملکات را مطلع آید
 اهل جماعتی و لکن با اسفا چندان قلوب و وسایلی بیانش آنها
 و تسویلاته علما بصیفت جاهلیت مغشوش و مغرور بود که بدینصافی
 موموسی و نفس روح خوش عیوی و مهربان نبوی مصطفوی موجب در اول
 ان غیث نامه رسد عیال استاذ ابراهیم افضل که ان امیر کبیر و برای الهی ^{و تقاضای}
 استوری منقول ^{میدونی} و دوزی ^{میدونی} و مومنی ^{میدونی} و معتزلی ^{میدونی} میبند است و لکن
 بر نگارنده نشاهد کبیر و محقق است که اگر آنوقت اغراض مانع شد که استیجاب
 عرض این حقیر ملتفت شود لکن حال خبر که فریب بیت سال بیشتر از اخبارت
 نگارنده است همین امیر کبیر اکنون بر صدق و راستی و کمال دولت و کمال این
 قدر و این است و کز لاف و العلماء و العامة و العصبیه الجاهلیه لسان
 بر صدق جمیع آنچه عرض شد معترف و باطن

مؤمنان
 و جمیع

و تقاضای
 و تقاضای

(و ملاحظه کنندگان این مختصر کما نفرمایند که آنچه ذکر شد از کماله امر
 شادانیه شاید مقرون بمبالغه اشأ رخبر باشد چه که طین مکررات ^{معروفه از اهل}
 حاصه ابناء ملک چون باخرن ^{مستقیم} و قدم تربیت جمع شود و کبریا و نحو ^{که از اول است} خاد
 بر آید و بیفراید حال است در بلاد سرق نفسی مجال باید که اینگونه تکلم
 بر مصامع حکام و ولات العامه (و نیز نگارنده بیکه تمام در سنه
 مذکوره بابیت و چهار نفس دیگر از اهل بها در بیت امیر مبار
 الیه صرحت بودی و غالب ایام و لیالی و سه ساعت بملاقات و کت
 امیر ^{مستقیم} ناکم ^{مستقیم} و از صفات مدوم جعفری که نگارنده از آن ^{مستقیم}
 مشاهده نمود هر یک صفت بود که فریب دو ساعت و اکثر با صفر
 سخن و رعایت اهستی سکون مکالمه میفرمود و ابداً متفرغ نمیشد
 و تعبیری در اخلاقی ظاهر میبست . فی الحقیقه وقت نفس بر یکی ^{حسین}
 مشاهده شد که حیوانت بر ذلک حقد و عداوت قلیل المنل در روزی
 بیاست و اهستی مستور دارد و اسد انواع قنات قلب و خوشن
 بلایس قرح و وقت در انظار جلوه دهد . و نظر باین اوصاف امیر
 که بلا خصم محرمی از آن استارت شد نگارنده و سه نفر دیگر از ارجیا
 که از اهل جم محسوب بودند و غالباً شبها و روزها ضمراً او محققاً بار
 میباشند حال میباشند که مطاب و کالی بقی مبرهن دارند و در
 موارد نصیحت و انداز که وظیفه اخبار و ابرار است مسامحت نمایند
 و باجماعت معتقد از ذکر این حکایت که مانند جمله معترضه موجب قطع رسنه
 کلام در سنت و احکام شد این بود که اهل بصیرت بر مقدار تأثیر بیانات
 ادب از ای ملتفت شوند و سرعت تأثیر و نفوذ شهادت الطبع را در بعدل
 اخلاق امت بجایه ادراک نمایند . چه امری سهل و آسان نیست
 که طایفه مترجم جدید النساء را که مرکب از طوائف مختلفه و ادیان متفانیه
 باشند و مشتت در ممالک متعدد ذوی رئیس و مطایبان ایسازا
 تربیت کند و رعایت فرماید که در مدت چهل سال معیار رای دول ^{و تقاضای}

مؤمنان
 و جمیع

از ایشان صلوات نماید و فرزین از افراد شان حق عوام و سوسه آنها
 بسود اعمال و با نساد اخلاق و با مخالفت حکومت میسر کرد
 و با لجل حرن انسان و در سراع و احکام مساویه ادب عتیقه
 نظر نماید آرا بالنسبه بموضوعات ان بر سه قسم منحصر باید
 (قسم اول) احکامی است که راجع بشکالیف و وظائف عباد در اذان جمله
 خالق خود تا موجب تفاوت قلب و تصور فواد و صفای روح و انشراح صدر
 او گردد و سبب حصول یقین و اذعان طایع کامل در احوال و عقاید و توفیق
 او شود از قبیل صلوات و حمد و تسبیحات و سایر احکام شایسته عباد
 که در جمیع اوقات از عظم ارکان ریاست معهود است و با هم سن و سال دارند
 و مبرور و در آنکه محبت حق جل جلاله و خستیت او را که اساس و معین المسائت
 بدون آن متحقق نشود و بین کامل که مبنای نفوذ کلمه و تعلقه و مواشیه و تعلق
 اخلاق خداوند است و آن مقصود نباشد و اجماع بر این است که
 و حال آنکه این امر در اوقات مخصوصه و در کتب و غیره حاصل شده است
 که مقصود از احوال مقدسه همین مذکور است انقدر از مناجات و دعوات و
 و تسبیحات از قلم اعلی در احوال نازل شده است که ذکر آن در این مختصر کفایت میکند
 و احدی حایر آن نگردد و در جمیع آن مسلمانان و اهل ذکر و اطلب تکامل اخلاق
 و محامد صفات از پیشگاه اقدس مالک الارضین و السموات را مورد توجیه
 و در حقیقت همین قسم از دینها نیز باین واسع از ارباب تکمیل و تکامل و کالات بسیار
 معهود داشته است و نگارنده در این مقصد است که اصل مباحث عمالی و احد
 در این باب اکتفا نماید - مثلاً در باب و طهارت اهل بهار از هر چه آمده است که
 مناجات را در همین سستی صفت تلاوت نمایند - قول جلال عز (الهی قوی
 لناخذ کتابک باستقامه لا تمفها جنود العالم ثم احفظها عن التفرق فیها الیه
 فی ملکها انک انت المقدر العذیر) و در همین سستی دو این عبارات الیه
 قرأت کنند (ای رب و محبت وجهی الیک فوره باقرار و محبت ثم حفظ
 عن التوجه الی غیرک) اگر اهل بناعت و ارباب بصارت در این نکته ماسل
 +

تا حقان اشیا
 که می در آید
 خیر مضاف
 سدا بطا و باید

که چه شخص مقید هر چه مرات عدیده همین فقره تلاوت کند و تحقق ازا
 از نعمت آن حاصل خواهد مسالت نماید چه مقدار در اوصاف استقامت و قوت
 و سالت در امر دینت و اجتناب از تصرف اموال غیر و خیانت و توجه در کل
 در جمیع امور حضرت رب العزت راسخ شود و این صفات مذکور که احکام
 انسانیت و حفظ حیثیت حاصره بشریت است در شخص محلی گردد و در اخلاق
 خلاق سمت رسوخ و شوق و تطبیع باید
 (قسم ثانی) احکامی است که راجع بشخص و حده بقطع نظر از فوائد و
 بحیثیت اجتماعیه از قبیل مهارت و نظافت و وقار و سکون و عفت و زهد
 و اضالیها که در بعضی مقاصد صورت و هیئت انسانیت که احسن تقاریر و هیئات است
 در عالم صنع و خلقت واجب فرمود که هر نفسی بر تخلق با این اخلاق کریمه فراوانت و
 نماید تا این اوصاف در او ملکه را عینه و صفت نباشد کرد و این اخلاق و اوصاف
 واجب است مفسها بر انسان اگر از آنکه منفرد باشد یا غیر منفرد و اعم از آنکه
 دیگری بآن عالم باشد یا نباشد و با او را درج کرد و یا نکرد چه که این اوصاف
 بنفسها عزیز و مطلوب است و در حقیقت انسانیت بقطع نظر از فوائد آن که راجع است
 بحفظ هیئت جامعه و تحصیل راحت و اساسی است که این خود عظم صفت است
 فضائل این اوصاف و سبب یکی از اسباب و خوب این اخلاق
 و در این مقام حال اهل ایمان فوری و حرب این بر اهل بهار مذکور در سستی
 و خاخر و فرایه آنرا با طبع بیان و توضیح برهان مبین داشته است که ابد استیارات
 در کتب ساد و سلسله نازل شده - چنانکه صورت ترک اخلاق عتیقه و بطور
 سیر خلق در تقدمات در عانیه و با وجود عدم سلفه فوره اخباریه سیاسیة
 در این وقت تلبیه عجد اخلاق اهل بهار مسلم ضعیف ساز میباشند و انضامشان
 باین اوصاف با وجود دشمن فوری در صحف و ادراک اجانب ثبت گشت - مثلاً در
 باب نظافت و طهارت اگر انسان بصیرت داشت ملاحظه نماید میدیدد که با وجود تعد
 با هر بعضی حال متقدمه داشته هنوز این صفت در دنیا جمع اعم با در است اما
 اگر چه احکام طهارت و اشیا غیر طاهره در کتب ایشان مذکور است معذرت معصوم
 در بعضی امور و در سستی

در بعضی امور و در سستی
 در بعضی امور و در سستی

والمقصود من غسله وتبتيه كغيره من

اراضيان انهم بعبادته تليد من طهارتها احتسابا من عبادته اجابته وعدم
 بعد حيوانات وانفسه انه ودرهين وساخت وندارت ثياب وايداشان ان قسم
 رطبات غريبه را بحدسبون ومرض ما لوليا رسا نده اند . وقصص وندارت من
 سليمان ان عجايب نوا ورو و كبايات جبرون عصبه احتسابه است كه موصوفه حيرت اول
 الالباب است و ذكر ان خارج از هر صخره اين كه است . اما امت تضاد و حضور
 اهل ارمين و اهالي اوردوبا و ارضه اخير بالاضر اهالي هولند و فرسا و انكلا
 والملائكة اكثر الخلق و در مراتب لطافت الباق و ثياب و بيوت و سكاك و سواي از
 جميع ام كبيره انطق واللطف و ارق مشهورند . مع ذلك حزن و غم كه است
 انحصار حكم بظهورت كل اشيا نازل شده است و امر باحتساب از اسماخ و ذكر
 قصص نيافته است لهذا عالم او ترسخ اشياء غير مظاهره اكر و بساخت است
 مرئي و واضح شايد احتساب بتميزه . و نظيره از واجب غير اند . و ان
 بر نفس كه عالم بطاقت حقيقه است بتميزه حيث كه نفاقت كامله در اين ام
 نيز در حد و طوالت است حتى باذن الله تعالى تبينها و تفصيلها و ابلاغها
 لثبته حفظها و تكليفها . و اما حال آدمي بهر حال اسم اعلى اكرم بر
 و وضع نعم بالله سبحانه الجبره و در اين دو وجه و طوره ام . و حفظ عباد و امر من
 سودا و بر ملا سانه حكم بظهورت كل اشيا منورده است . و تخفيف سكاك
 زرع مسكونه از اين جنون تحصيل بجهت حسنه و ابواب سودا و وسواس را كه باخ
 از انكلا و در دهر و فيه است حسنه و مراد به سلك كنه امر باحتساب از هر
 و تقارن و اشياء تا كفي و اجبه و تخم زهره است و غسل ثياب و ايدان و اوز
 سيق و غير هان اذ هر كره من مضمون و اشتمه . و حفظه از امر ابرار و كتابه
 اندرس و القاح مقصوده حتى اول و ثابته زهره . تا هر نطفه كره و نفاقت
 عظمي كه عظم سانه ملا اعلى و سكاك و حيث ملاه است . و در القاح اشرف كره
 و وصف طهارت و با كبري حقيقه در بين اهل عالم و مكانه ام و وجهه عليها و ربه
 كان ما يد . كما انزل في كتابه الاقدس و لوجه الامراض « ظهرها كل كره
 بالما الذي لا يتغير بالذات . اياك ان تستعملوا الماء الذي تغير الجواراد

در طهارت
 ان زهره
 حمله

و احتساب

او بشي را آخر كونه عنصر اللطافه بين البريه هذا ما اراد لكم موليكم الصبر
 الحكيم . و كذلك رفع الله حكمه . و من الطهاره عن كل الاثماء و عن ملل الخوف
 موجهه من الله انه هو العفو الكرم . ند انتمت الاشياء في بحر الطهاره
 في اول القرآن ادخلنا علي من في الامكان باسمائنا الحسنه وصفانا العليا
 هذا من فضلي الذي احاط العالمين . لتعاشروا مع الاديان و تبلغوا امر ربك
 الرضن هذا لا كليل الاعمال لوانتم من العارفين . و حكمه باللطافه الكبريه
 و تفصيل ما يتغير من الغبار فكيف الارساح المبهرة و دونها التقوا الله و كثر
 من المظهرين . والذي يرى في كسانه و سخر انه لا يصعد دعائه الخ الله
 و يخيف عنه الملائك . استعملوا ماء الورد ثم العطر الخالص هذا ما
 احبه الله من الاول الذي لا اول له لتضوع منكم ما اراد بكم الغزير الحكيم
 و در مقام ديكر از اين كتاب مقدس در آداب نفاقت نازل شده است
 « قد كتب عليكم تعقيم الاطعام و الدخول في ماء بحيث هيأ حكمكم في كل اسبوع
 ايدانكم بما استعملتموه من قبل . اياكم ان تمنكم الغنلة عالمهم به من لدن عز
 عظيم . اذ خلوا ما بكره و المستعمل منه لا يجوز الدخول فيه اياكم ان تقرموا
 طامات اللحم من قصدها وجد راحتها المنتمه قبل درود فيها تجنوا ايا قصه
 ولا تكثرن من الصاعرين . انه يشبه بالصديد و الصليل ان انتم من الصالحين
 و كذلك حياضهم المنتمه از كوها و كونه من المقدسين . اما اذ ان انتم
 في الارض تصنع منكم ما تفرح به افده المقيمين . والذي يصيب عليه الما
 به بدنه خير له و يكتفه عن الدخول انه اراد ان يسهل عليكم الامور فضلا من عند
 فتكون من الشاكرين »

و در اين مقام نكته است كه بايد توضيح نمود تا اهالي بلاد امريكا و اروپا كه
 مدينته در اين قرن اخير از جميع نراي طهارت و نفاقت محظوظند و از امر مخصوصه
 مدبره ملكه بيفاضه مصروف و حسب نزل ان احكام انج
 كرهند . ربا كه تا كسي بر كنيته وساخت و نذارت آهاي مملها ي هو صبه
 و حياض منته بريت و مساجد و جوامع انسان وهم بر وساخت و نفاقت

سرزوب اهالی بخارا و سایر بلاد و اسبیه ساسعه تا ارستان مطلع شود و مردم
 برون ندارند مهارت و نظافت و در این امر عظیمه نماید مکن نیست بر فضل حوصله
 در تزیین و تشریح این احکام اصلاح نماید و سبب برون و جریب از کتب نهی نماید
 چه اهالی از آن در جمیع بلاد و قراها و مزارع عادت نیست که اهل هر محلی که هر کس
 از هزار و هزار و نصد خانوار یک حمام عمومی دارند که مساعداً تطهیر و تطهیر
 اهل آن محل مخصوصت همین یک حمام . و آن عبارتست از خانه که از آنست
 و آجر و ساروج ساخته اند یکی برای صلیح و وضع نیاب و لوازم آن و از آن جهت
 کن میگویند و دروم بجبهت غسل و تطهیر و تسبیح و تبرک که از احکام کرم میباشد
 و در یک طرف این حمام کرم حوض است از آب کرم قریباً در عرض طول سینه متر
 مربع و عمق یک متر و ربع . و جمیع این اهالی که ذکر شد در هر وقت که در حوض
 سنده اول و در این حوض آب کرم که از آن خزیمه میباشد داخل میشود تا آنکه
 از کیفیت نفس در آن واحد خواه جمیع بدن باشند و یا با حوض صریح جز
 میباشد و بدان خود را در این آب کرم میسوزند و بعد بیرون این خزیمه شسته
 با کسبهای مخصوص و سنگها که در آن است او شام میخورند و با سایر اعضا
 خود را بشکند و مانند آنها ملاحظه بکنند و در آن وقت که در این آب کرم
 میسوزند در این ایام اهل بدن خود را با اعضای این سینه اصلاح و در
 خزیمه آب کرم که ذکر شد دو باره داخل شده و آب که از هر حجره کرم
 و از هر مذکی قد در است فرو میسوزند و از احکام خارج میشوند .
 ماههایی بجا میآید نفوس سینه است که در ایران و ترکستان و هندستان
 ساکنند . و اما آبها را حوض بخارا و نارسستان که آب شرب اهالی است
 ماههای ایران است برای تطهیر و تطهیر . یعنی در هر محلی از حالات مدن که
 خونی ساخته اند و اطراف آن مرتبست با سجا و قدرت و غیره و در این مرتب
 اهالی و مرتبند و آب دهی میآید و باهای حوض و بعضی اوقات
 و اما با در آن میسوزند و برك استیجار و غیره باشد که آن در آن میسوزند
 و همی اراحه اهالی را شرب و طبع غذا استقال میکنند و غالباً آن

از این شهر

لون آب این حوضها سبز و کرمهای کثیر در آن شکون میگردند و با هم با عقدا
 بر حسب مراتب استعمال آن جاری است و آن آب را ظاهر . و لذت
 در او اول آب است آن مرتب سسته مبتلا میشوند و اهالی حوضد مرتب سلههای
 در طول . و چون در این طبع که سبب عدم فرصت و ضیق مجال و رعایت حوض
 ذکر شد اهل نظر مایل فرمایند مقدار فضل حوصله در تزیین و تشریح این
 حدود برای حفظ و تربیت فریب سینه ملبون نفوس مطلع گردند . و با
 که در میان امن حکم دینیت برع ایشان معلوم شد محال است که با جبار ملوک و با
 مواظبت حکما تمیز بدرد و جزیش برین مرغ جدید و ظهور مظاهر امر الله را بشود
 چنانکه عوائد تقلیدی بهرورد که ما خود از کتاب مشنه است و ابداً در شایع باشد
 در اصل تورات مقدس نسبت بقوه هیچ ملک قاهری و یا طلیوت ماهری تمیزی نیست
 و کفایت عوائد باطله هنوز و محوس . و خلاصه القول در آب محصیه و در
 تکمیل فضایل انسانی است از قلم اعلی آن مقدار نازل شده است که مرغ بر آن
 در آن زمان محتاج سالی نیست درو است در مسائل جمعیه

(قسم سیم) از احکام و شرائع امری است که در این
 محرمه و حفظ هیئت اجتماعی است در مسائل مسلمانه است که فرغ انسان
 الطبع خلقت یافته و در تکالیف و عقایب آن موقوف است بقانون و هیئت
 و لذا جمیع شرائع شرع سابقه قسم معلوم شرائع و احکام خود را با مبدء است
 تعیین شده اند و سیاست و رعایت و توجه و تربیت خلق را با مبدء است
 و نسبت خود مقرر داشته اند . بل با عقده نکند این اوراق و دینیت مکتوب
 اما قرنی کامل حفظ و ترقیه هیئت جامع است . و چون عقل بشریه متعاقباً
 در آن اتفاق اصحاب عقل را چه برای کار حفظ و ترقیه ام باشد مستطیل است
 چنانچه اول جمل و تشریح این چنین تا ازین ارجع عطا هر امر خود مقرر داشته تا ازین
 در سیه بصیارت الهیه و تشریح فرمایند که در اصل ترقیه که در حفظ و در
 آن است باشد تا آنکه مقصد است تقدم و اذکار و یا ما خود از مخطبات که از
 جوهری طبیعیه عالم است بلکه باره مطهر و مطلع در حق اندیش تکلیف فرماید و
 در این کتاب

ادقیق و جزم
 و صفت و
 و در این
 و صفت
 که بدون
 حاصل شود
 هیئت
 محفوظ نماید
 و این باب
 نام و استی
 که اکثر
 راجع آن
 و در این
 و سیاست
 و کیفیت
 در این
 و در این

موافق آنچه مقتضای این حرکت جوهریه است تحدید سن و سمرات نماید
 و از این که ذکر کند و ثابت آید که دین فر حفظ و اجزای همین قرآنی و سمرات
 و معرفت مطلع و سمرات چیز دیگر نباشد و حیده ام جز سمرات این معرفت که
 متحقق نگردد و ایمان تنها بدون اطاعت سمرات و قرآنی نگاه و دستکار
 معقول نباشد و حاصل شود بحیث الهیه که اول و عظیم و اساسی جمع حکما
 در غیره است بدون حفظ و صایا و سمرات و هم صرف و غرور محض و خیال قابل
 باشد و هم از این جمله واضح و مبرهن کرد که هر امنی که از رعایت و اطاعت
 این قانون و معرفت عظیم و سمرات آن بی بهره و حاصل ماند امت صبیته است و
 برهت با احتمال و هلاک با جمع اگر چه فی الحقیقت بمالک شرق و غرب تقسیم شد و
 نیزه در سایل اهره و جیوش حراره مویک و سمرات باشد چنانکه از کتب از تأمل
 دو تقدم و انحطاط فراموشی و قیامه و نشیمن و نوم و ملوک یکدانه خبر
 و شایسته من لهما معرفت قدیمه و ملوک انظار چنانکه خان از امت با تارینه روشن و
 و هرامتی که معرفت آن اشاع مقدس و اطاعت آن شریف مقدسه اقتضای است
 امت صبیته بد و فطریه و بقا اگر چه ظاهر صغیر و مضطرب و قلیل التعداد باشد
 چنانکه این دقیقه از تأمل در حالات سمرات سمرات و ظهور حضرت موسی و امثال
 نظایر در زمان ظهور حضرت عیسی و امت عربی در ظهور حضرت صام و کیم
 واضح و هویدا گردد

و چون بر این مقدمات استحضار حاصل شد معروض میسازم که احکام
 و سمرات و ادابی که بحال بود پس اینجا در این قسم کیفیت معاملات ملای
 نایکد که تشریح فرموده اند بسط ما در مع و ایضا احکامی است که از
 مظاهرا صیغه صادر شده و در ادب این الهیه تشریح یافته است
 سومی که ادا موسیقی از موضوعات طبیعت اجتماعی را سبکوت غنی
 و نایکد آشنه اند بل در هر موسیقی حکمی که حاصل حقوق کافر ملای
 سمرات فرموده اند

نموده اول حسن
 و کمال
 است

و چون بر مطالبه فرموده استحضار حاصل شد معروض میسازم که بحال آید
 این حل ذکره و تالی شایسته در جمیع مواضع و موارد احکام را جمیع حفظ عدلت
 احتیاط و تکمیل فضا را جامعه بشریه شناس و سمرات که در جمع فرموده است که فوق
 آن احکام آری بقول بالله متصور و معقول است و توفیق و تالیف علی ام
 متباینه المنأ و اللسان و الاصلی بعبان تحقق نتواند یافت چه که
 انچه اندکس در تشریح احکام در هر موضوعی در جهت و اصلاح نظر فرمود
 و حکما موافق تحقق و ایجاد آن تشریح نموده است (اول) اینکه اطاعت و اجرا
 و تعیم آن در جمیع ام ممکن باشد و تفاوت اقالیم و ممالک صمیمیت و محظوری
 نیاید (ثانی) آنکه محرک زغوات نفسانیت و معانی فسخ و تحیر و عصیت
 فاسخ و عفت و شفقت حقیقیه بر افاق افنده و طوب نوزد و اوار انسانیت
 واقع بر نفسانی لانه صدور بر بناید تا بهر حال متعلق بقصد و محابلهت و حفا و عداوت
 که در صدور ام برصد یکدیگر رسوخ یافته است را ناسود و عام که از این
 عقیده جنیت واحدی او حلشد و طن واحد ملحوظ و مشهور گردید
 مثلا با آنکه هر یک یک از امور قبیحه را از قبیل قتل و سرقت و زنا و اعدا و غیر
 و مسود شستن و لغت و جمیع ما سیکرد به انسان اگر چه جزو نقصی
 و آذکار نکات آن مؤکدا نمی خورد و نتایج و مضرات از اجاره در دنیا بر چه
 در آخرت معلوم دانسته است معذک کلام فرموده است که نفسی با اختیار
 بکشاید و بر احدی اقرار نکند و زیرا که اقرار و اقراران غالباً سبب
 از فقر نفوس و نگر دیگر قلوب گردد و با مال بفرود و جفا ستمی میشود
 و در تعیم معارف واجب فرموده است که هر نفسی اولاد خود را در دنیا و انا
 بعم و خط و ادا و عامیه عالیه مژوب و مضروب دارد و در حقیقت مدعا
 منی بلند و مکتب اخلاق در طفولیت تا رسم علی العصور در احوال نفوس
 صحت نبوت و رسوخ سلید و اشرفان اظهار از انوار و بوعیت تقیم سمرات
 است و توفیق و تالی شایسته و اگر نفسی در احتمال این حکم تهاون نماید
 و از تربیت اطفال که عمره وجود شیخه و جمال انسانی است غفلت کند خدمت مادی

و در این احکام
 و سمرات
 و تالی شایسته
 و جمیع مواضع
 و موارد احکام
 را جمیع حفظ
 عدلت احتیاط
 و تکمیل فضا
 را جامعه بشریه
 شناس و سمرات
 که در جمع
 فرموده است
 که فوق آن
 احکام آری
 بقول بالله
 متصور و
 معقول است
 و توفیق و
 تالیف علی
 ام متباینه
 المنأ و
 اللسان و
 الاصلی
 بعبان
 تحقق
 نتواند
 یافت
 چه که
 انچه
 اندکس
 در
 تشریح
 احکام
 در
 هر
 موضوعی
 در
 جهت
 و
 اصلاح
 نظر
 فرمود
 و حکما
 موافق
 تحقق
 و
 ایجاد
 آن
 تشریح
 نموده
 است
 (اول)
 اینکه
 اطاعت
 و
 اجرا
 و
 تعیم
 آن
 در
 جمیع
 ام
 ممکن
 باشد
 و
 تفاوت
 اقالیم
 و
 ممالک
 صمیمیت
 و
 محظوری
 نیاید
 (ثانی)
 آنکه
 محرک
 زغوات
 نفسانیت
 و
 معانی
 فسخ
 و
 تحیر
 و
 عصیت
 فاسخ
 و
 عفت
 و
 شفقت
 حقیقیه
 بر
 افاق
 افنده
 و
 طوب
 نوزد
 و
 اوار
 انسانیت
 واقع
 بر
 نفسانی
 لانه
 صدور
 بر
 بناید
 تا
 بهر
 حال
 متعلق
 بقصد
 و
 محابلهت
 و
 حفا
 و
 عداوت
 که
 در
 صدور
 ام
 برصد
 یکدیگر
 رسوخ
 یافته
 است
 را
 ناسود
 و
 عام
 که
 از
 این
 عقیده
 جنیت
 واحدی
 او
 حلشد
 و
 طن
 واحد
 ملحوظ
 و
 مشهور
 گردید
 مثلا
 با
 آنکه
 هر
 یک
 یک
 از
 امور
 قبیحه
 را
 از
 قبیل
 قتل
 و
 سرقت
 و
 زنا
 و
 اعدا
 و
 غیر
 و
 مسود
 شستن
 و
 لغت
 و
 جمیع
 ما
 سیکرد
 به
 انسان
 اگر
 چه
 جزو
 نقصی
 و
 آذکار
 نکات
 آن
 مؤکدا
 نمی
 خورد
 و
 نتایج
 و
 مضرات
 از
 اجاره
 در
 دنیا
 بر
 چه
 در
 آخرت
 معلوم
 دانسته
 است
 معذک
 کلام
 فرموده
 است
 که
 نفسی
 با
 اختیار
 بکشاید
 و
 بر
 احدی
 اقرار
 نکند
 و
 زیرا
 که
 اقرار
 و
 اقراران
 غالباً
 سبب
 از
 فقر
 نفوس
 و
 نگر
 دیگر
 قلوب
 گردد
 و
 با
 مال
 بفرود
 و
 جفا
 ستمی
 میشود
 و
 در
 تعیم
 معارف
 واجب
 فرموده
 است
 که
 هر
 نفسی
 اولاد
 خود
 را
 در
 دنیا
 و
 انا
 بعم
 و
 خط
 و
 ادا
 و
 عامیه
 عالیه
 مژوب
 و
 مضروب
 دارد
 و
 در
 حقیقت
 مدعا
 منی
 بلند
 و
 مکتب
 اخلاق
 در
 طفولیت
 تا
 رسم
 علی
 العصور
 در
 احوال
 نفوس
 صحت
 نبوت
 و
 رسوخ
 سلید
 و
 اشرفان
 اظهار
 از
 انوار
 و
 بوعیت
 تقیم
 سمرات
 است
 و
 توفیق
 و
 تالی
 شایسته
 و
 اگر
 نفسی
 در
 احتمال
 این
 حکم
 تهاون
 نماید
 و
 از
 تربیت
 اطفال
 که
 عمره
 وجود
 شیخه
 و
 جمال
 انسانی
 است
 غفلت
 کند
 خدمت
 مادی

که اولاد او را در مدارس مشهوره تبارت بدو در متعلم و مهذب دارد و مصارفش را
 از اولاد ایشان دریافت کند . و اگر انحراف فقر و عنین ممکن باشد باید حکومت
 مصارف معلوم و تکلیف ایشانرا از حقوق الهیه که ماخذ آن نیز در کتاب حضور
 محسوب دارد تا مکادام اخلاق در جمیع عالم صحت عمومیست کبود و محاسن
 اوصاف ^{ظرفیت} کارم علی العزیز در اعناق نفوس و صفات حدود و انانیت و ذکر
 صفت نبوت و رسوخ یابد و جمیع اصناف ارض با نوار و دولت در انجم نیست
 احتیاجت متحقق و منهدم گردد . و این مسأله تقیم معارف و درجیه تعلیم ^{این}
 ارجح احکام و منافع نبوی تمنا از هر مکرر منورده است که محال در حجب امثال و احتیاج
 از نظر حاجیه منهدم ماند چه برالسنه و انوار شهر است که صنف معلوم و راسته
 تربیت را در طبقات و رتبات داخل فرموده تا صحت حقوق و اوقاف ایشان همواره
 نشان اهل بهمان باشد و موجب تشیخ و انعام اخلاقی بر حسن تربیت متعلمین گردد
 و در کتاب استنباط اندیس معارف باید آنچه خلاصه ترجمه آن است که « هر کس که
 انوار اهل محبت و اولاد تربیت کند جهان است که از هر چه از سر و سینه سبک
 الهی در تربیت نماید و مستوجب ثواب و محبت و درود و رحمت حق جل جلاله گردد
 و از تا عمل در این نکته معلوم گردد که خون امر بمقیم تعلیم از حضرت رسالت نازل شود
 و این حکم ظاهر الفاظه بعزت نفوذ کلمه آیه مزین و مزین باشد چنانکه موجب زوال
 ظلمت جهل و خویش از جمیع اقطار عالم گردد و در عهد الهیه صریحیه (و اسرافت کرد
 نیز در مصارف و کمال و شرح محقق یابد .

و در موضوع اشغال و تکالیف فرموده است که حق جل جلاله در این ظهور
 اشغال و اشغالات و اشغالات معینت را از طریق هر دو صراط قبیل تجارت و
 و یا صنعت و امثالها هر فرضی و اجنبی فرموده و اشغالی درجه ضایع از
 این طریق که خیرین را جمع مباح عمومیست میان عبادت خداوند تبارک و تعالی
 مقرر داشته است . و بر این آیه اعتبار این حکم امر فرموده است که
 اهل بها از تحب و معروف و انوار و اشغال ریاضات ساقه اجناس تمام
 و اشغال نافع و زواج و تزویج معارف که موجب سعادت و نیکوین جمع

انعم و عمار و آبروی عالم است اشغال نبیند . و عبارات رافعه رسوا
 واضح بر اهل عبارت و شایسته واضح و مبرهن فرموده که سبب هدم دیان الهیه در
 اختلافات مملکت مدنیست و تفرق سفرب و مذاهب و تباین طرق و مضارب احداث
 و ابتداع همین ترحدات و تشبیهات نفسیه اختراعیه و ایجاد هر یک بصرف و نفسیه
 ریاضتیه شد که مانند سر من فلج و سلسله عارض هر دینی از ادیان و ملی از ملل است
 باکل نشاط و حرارت و علم مدارک و بهار ترا از اهل سلب خود و بجای آن خود
 و مجردت و از زود بردت ایجاد کرد و اخیراً موجب حدوث عبادات مبتدعه
 و عقاید دهلاکت و زوال امت گشت . و فی الحقیقه اگر نفسی در کیفیت
 رهبانیت در دینت سببیه و حدود صرف در دینت اسلامیست
 ماخذ و منشا آن که فلسفه اولاد طوبیه و یونانیه بود اطلاع یابد و بر نتایج
 و صرف و در حوب هائیکه و عقاید باطله که از آن در آیند و دینت در مدت
 فوزه قرن یکم سیزده قرن اسلامی حدود یافت و دینت واحده را
 بفرق عارید و مصائب سدیده مستلا غود آگاه کرد و بر مقدار فضیلت
 جلاله بر امت مجانی مستحق تواند گشت . و بر عظمت تواند از حکم حکم
 بر جمیع اهل عالم اطلاع تواند یافت . زیرا که در قرآن قرینه بطور حضرت
 مسیح لاجله امت تسلطه یونانیه بسعه علم و معرفت و تسلط جاه و دور
 استناد داشتند و بر مالک سوریه و مصر و بلاد بین النهرین و سواحل بحر
 اسود استیلا یافتند و کثیری را با فضل و اداسط این امت در بلاد مذکور
 ساکن و متوطن شدند . و این فقره بالطبع مرجع استوار معارف یونانیه در
 میان اهالی این مالک شد و سبب نشر علم و فضایل در میان آن قبایل گشت .
 و در آن ایام اصول فلسفه یونانیه بر دو شعبه بزرگ صفتیم و منشعب گردید
 هر یک از دو شعبه مذکور یا با فضل ملا سغه و اعاملی در علم تربیت و انفراد
 دانست . و آن عبادت باران و وضعیه از هم است که ذکر می شود .
 (اول) فلسفه اخلاطیست که اساس آن جسمی بود و بزرگ لذت
 جسمانی و تکمیل فضایل روحانیست یعنی طالب کمال و ترقی عبادت جماعیه

باستی جمع له اندجما شیه و ازک نماید و او اشتغال باشتغال و بتوبه
 کدر و ازک معاشرت باس و ملازمت طوت و فکر و تامل و عمل با
 ساقه از قبیل سهر و جرم و ملازمت عبادات و صلوات اشتغال جرید
 تا در حسن ملکوت اعلی صاعد شود و قبل از موت طبعی اجباری بتجمل از موت
 اختیار می نماید و در اصطلاح اهل این علم با جهر الهی یعنی ذات
 الله معاش و محال می کرد . و ظاهر اینست که این نوع از فلسفه از
 فلسفه هند یونان انتقال یافت و از قرائین بر حقیقت بصبانیه یونان
 نازدند چه از زمانی در افاضات هندیه این نوع از حکمت معروف است
 در ریاضیات شایسته و انفراد و انفراد اشتغال دانستند

(قسم ثانی) فلسفه ارسطیه که اساس آن در معرفت حقایق اشیا
 بر استدلال و نظر و تتبع اسباب و علل و اعتماد بر براهین عقلیه و قضایای
 منطقیه مبنی بود . یعنی حرکت خواهد بود و اهل این مکتب معتقد بودند باید
 براهین واضح و صحیح الاشیاء قطعیه اعتماد نماید و علل و اسباب کائنات
 و محدثات آن تتبع کند و در نهایت حریت در مبادی اشیا نظر نماید تا معرفت
 حقایق اشیا بالغ شود و نام عالم در فلسوف بر او صادق آید . و با اعتقاد
 نگارنده این قسم از علم از اهل ایران یونانیان انتقال یافت . چه آن
 مصیبت مورخین شرق است که چون اسکندر کبیر بکدی برود و فلسفه
 غالبه شد و ممالک ایران را سخر ساخت از هر فرقه تا کت و فلسفه اشیا را

در به نانت زد و ستمه بود بسوزاند و معدوم نماید و کتب علمیه اشیا را
 که مادی انشام معارف بود یونان ارسال دارند . از خلدون مفرک
 که او فرعونین قرن (۶۴۰) است با اعتقاد اهل او بدو است (۱۳)
 از فصل (۶) ارتکاب اول تاریخ معروف خود می نویسد که اسکندر
 ای و قاص نامد عربی بر ایران و زوال دولت ساسانیان و احراق کتب
 ایرانیان با هر فلسفه اسلام هم از خطای فرموده است (ان هذه العلوم
 وصلت الی یونان من الفرس حیث قتل الاسکندر دارا و غلب علی الکلیسیه

نسخه از تاریخ فرعون

و از اهل او مادی
 و فلسفه علمیه
 تاریخی و فلسفه
 دانست

و زردی
 لعمریه
 در وقت
 معروف است

ناستولی علی کتبهم و علومهم مالا باخذ الحصر . و لما خفت از مهابت
 (یعنی زردی) و وجدوا فیها کتبا کثیره کتب سعید بن ابی ذر صراحت
 عمر بن الخطاب لبستانه فی شأنها و تنقیحها للمسلمین فکتب الیه عمر
 ان اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدر فقد هدا نانا الله باهدر
 منه و ان یکر من لا فقد کفانا الله . فطرحوها فی الماء او فی النار
 و ذهبت علوم الفرس فیها عن ان فضل الینا « انتهى »
 و بالجمیع وقتها باس اسکندر و یونان از تاریخ اسکندر حضرت سخ
 له بعد قیام محمود و امپراتور بقوت شکاوتیه برام عظمه ناند و غالب شد
 و نفوس طبیعیه کثیره از یونان و روم و اهل سوریه با اعتناق و قبول از ممالک
 افتخار یافتند و بدعت احم و حضرت کلمه طبیعیه اثر تمام کردند و در آن هنگام
 فلسفه یونانیه در مصر و سوریه شهرت و محبوبی بالغ داشت و مدارس
 شهریه اسکندریه مرجع طلاب علوم و فنون بود و صفت فضائل اهل
 در واقعین و اکادمیین بر شرق و غرب بلوغ یافت . و لذا چون در زمان
 نانی صحیح جمعی را داخل این فلاسفه بدیانت مقدسه مسیحیه جهنده
 شدند از قبیل ایتناغورس و پستینوس و اکلیمندیس و غیرهم من
 داخل اساتذده مدارس الفلاسفه که اکثر مدینه سیمیه مجریه فلسفه و از قبیل
 آنتونیوس سکاس که نافع و متوسس مدرسه شهریه اسکندریه بود و نانی
 عمر با اعتناق مسیحیت افتخار داشت و از قبیل جستینوس شهید در سه
 دهه و طهارت سیرت و نقادان اهل و احیاء شهادت و بدل جان در سبیل
 خط ایمان معروف و ممتاز بود . و بالجمیع چون این فلاسفه نظام فلسفه افلا
 بر عجز و با نقادان و طهارت مسیحیت آفت یافتند و فلسفه افلاطون را
 در اذهان بخوادند متذکر و فعالی و طریق عبادت موافق دیدند لذا آنرا
 این فلسفه را در دین مسیحیه داخل کردند و عالما بر عهد و بجز و انقطاع
 و عبادت و صلوات و انفراد در زوایا و یا صلوات ترغیب نمودند و در خطب
 و دروس عقاید افلاطون را در اشیا ذات باری تعالی و حالت نفوس بعد معانی

و اکلیمندیس

نمانده خود

الابدان و در ملائکه و فرس قدسیه و انجلی در کمال تطبیق خاطر نشان طلبه
 با هم ملذذ صحنه داشتند . تا آنکه اندک اندک عتقاد افلاطونیه عقائد
 مسلامه مسیحیه شد و آنک استقال دینی و ریاضت نضل انواع عبادت و
 کسوت . و چون غالباً عامه شلن و هیچ مسلك و ضرب و طریق و عقاید
 طریقه اعتدال و وسط را رعایت نمیکند . و در حق شهرت و حسن صلیت و
 و عقله هر آداب و رسوم را بحد آخر طراد و جمل لغیر میمانند . عاقبت این صفت
 و آنهاک در ریاضت و تحمل آفات و مشقت مجدی رسید که جمعی کثیر چه
 در اروپا و با اسباب خاصه مصر و سوریا سر به بر نهاده اند و بدون منزل محل
 معین و در فیلانی و تقار مانند و حشوش هام و سرگردان گشتند و اکنون
 دو ماکول و فذنی با کل اعشاب و اصول نباتات و قشور اشجار اکتفا
 و بالجملة اخیراً از این فلسفه افلاطونیه و حکمت و حوائیه یونانیه طریقه
 رعایت اصداک شد . و فرق طریق عدیده در میان دیار کین دنیا ظهور و
 یافت . و این در همان تخت در قرن چهارم فرقه کینوبیین بعضی
 که در قیله یونان محل اقامت میکردند و عبادت میبردند و در قرن
 و فرقه ایونینیان نیز کسانی که وحده و منفرد در معارف و مادیات
 میبودند و فرقه فکری نغین یعنی مجرکوران که غالباً در قرن و ملازم میگشتند
 و هنر و ادب و این خصوص نداشتند و غالباً هنر و صنایع تقویات و عبادت
 معجزات و کرامات و برخی سرفقت و خبیث زندگانی میکردند . و ملازم میگشتند
 و بخواری اختتام می نمودند . و در قرن پنجم اکابر این قرن قرآنی و
 برای ایشان وضع نمودند و نام او غسطیفین و باسیلیین اشتها را
 دهکذا قرناً بعد قرن فرق و اسامی جدیده و آداب و عواید مستدیه
 وضع شد از قبیل بنید کتیین و غیر هم . و لکن طغنه بنید کتیین و در قرن
 ششم مسیحی شهرت و سطوت عظمی یافتند که با اعتقاد یوحنا لودیس مورخ بیل
 مکن بود در هر بدی چینی کبری از این رهبان استخرج شود بدون اینکه
 در هیئت اجامیه آن مدینه ظاهر گردند . و کذلک در قرون آتی

بسیاری صحابه
 و اخصای یافتند
 از قبیل
 و اینها حضرت
 و غیره در دنیا یافتند

قبیل و مینیکیان و فرنیسیکیان در قرون وسطای میلادی که امارت
 و اعمال و کبر و ارسلان در قرون کینه کالوز علی الاملا او کالماز فی البیل السیم
 الظلام واقع و اسکاراست . مخصوص در وینیلیدین که در ریاضت و ریاضت
 تقویت قطع و اعراق و اعدام صدها رنض شهید و وضع حسوت و
 و قسوت قلب کوی سفت از جنیکر و مقور بودند و در اوراق کتابت و
 تدکری شیخ سعور نورز . و اخیراً رهبان قوی المید نام او اصدان
 جزویت (سومین) که ترجمه آرشاد امیخته و مختلط است بطلت و مورد
 شهرت و کیفیت اصلاح حلق و صیانت دین از سطوت این مینس عزم یافت
 و المشهور شامل انکار جمهور و الله تعالی علم بخارک لاجوال مانیه المیراک
 و اما کیفیت دخل تصرف در ریاضت اسلامی از فلسفه افلاطونیه و
 این پنج وقع یافت که چون در اسلام در قرن اول و دوم قیام حضرت سیدنا
 رسالت ساسنه و سده اسپا و افریقا از با استیلا یافت و خلافت حازمه
 اعرابیه و عباسیه سفت غلط و اتساع گزشت خلفای عباسیه در شرق و خلیفای
 در غرب و اکابر ملک و امرا این دو دولت بسبب اختلاف امت معارف و
 ملت از صنایع غایت سعی را در ترویج علوم و فنون و ادب و معارف و
 داشتند بخصوص ماعون الرشید که اشجع داشتند و علم خلفای اسلام بود
 و خود در فنون علوم بدی طولی و خطی و افریقا است . علمای فصلای الهی را در بغداد
 طلب نمودند و افریقا و اکتفا علیه حکمی و زبان و هنر و کلام و لغت و غیره
 نمودند بخصوص در فقه و اقسام علوم یونانیه از قبیل طبیعیات و الهیات و طب
 و فلک و هندسه و ریاضات که عایت اهتمام را در ترجمه کتب افریقا و عربی
 و بدایر حجب عیسای و شیخه فلسفه افلاطونیه و ارسطیه پسری که در میان معارف
 سایر و متداول بود در میان علما و حکمای اسلام نیز با هم اشرفین و مشاهیر
 سایر و متداول گشت و موجب انتقام و افتراق ملت و ظهور شیخ و در قرن
 شد . زیرا که از فلسفه فطریه یعنی بقعه اوسطه که معارف معارف و علم
 مبتنی بود فراق مغز و کرامیه و اسفندی و غیر هم ظهور یافت و از فلسفه علمای

و کبوشین
 ملین
 و مستقیم
 و ضعیف و غلبت
 و تحت
 بدین نام
 طفلان
 و سایر اقسام

فلسفه علمیه
 که در قرن
 علم افلاک
 شعریه
 و ارسطی

علمیه یعنی تبعه انظار که سیاسی معارفشان بر مجرد و انقطاع و ترغیب و تقشف
 و ترک لذت و امور دنیوی بود فرق اشراقیه و صوفیه تولید نایب و واحد
 از صوفیه منبع و صرف عدله ظهور نایب از قبیل مآدریه و ساذلیه و نقشبندیه
 و جیشیه و غیره در میان اهل تسنن و فرق جلالیه و توحه الهیه و حیدیه
 و اولییه و غیرها در میان اهل تشیع . و ظهور این فرق منصوصه در میان
 اهل اسلام از جهت سبب همبوط و انحطاط و زوال سایر اقسام علوم باطنیه و
 طبیعیات و ملکات و هندسه و جغرافی و امثالها است . و از جهت دیگر سبب
 حدود تجارت و انشعابات ملکیه و سیاسیست . و از جهت ثلث
 حدود عبادات مستدبره و عواید مرفقه و استمداد از مشایخ و اقطاب
 و تعدد دعوائی مهدویت توغیبه و امثالها آمد . و بالجمله ظهور تصوف
 در ملت انصاریه موجب حلیت و معایبه شد که ظهور در همانیت در ملت
 مسیحیت کشک . الا آنکه فرق در میان اگر چه موجب حروب اهلیه و مصافحه
 دینی در امت نصرانیه شدند . و لکن و لکن نقال کذبی از افاضل رهبران
 در عالم معارف آثار عالی و ایاری بنیاد کار نهادند و فتنه علوم و معارف
 مذکور انعام و صفات و مضائق خود نمودند . چنانکه ملاحظه در
 فرشتای و جغرافی خود مذکور داشته است که « تکمیل فن جغرافی در زمان
 اعلای ساسانیان در این فن از حقه در میان ظاهر شد » و این خود شمه و زحمه
 از زحمات و کتاب افاضل رهبران است که ملاحظه در ان اعتراف نموده در کتاب
 کبیر و صوفیه تاریخ عمومی نظر نماید آثار باجمه افاضل رهبران در نصرت و ترجیح
 مسیحیه و ازاله طغیان عواید باطله و تشریح و تصنیف و تالیف نفایس کتب
 کتب علمیه کالمنی فی رانیه النهار و صحیح و اسکار بنید . و لکن ادوار و سن اسلام
 و صوفیه امت حضرت خیر الانام عز و جرب خنیش و خودت و تلامذی و کلمات و بیانات
 چیز که مشاهده شد و چرا که از جهت و سرب و رف و رفی و رفی
 عبادت اری ظهور یافت . و لکن شرح حالات این فرق کتب علمی
 و عاسق و معاسق است که محتاج تالیف کتابی مخصوص است تا نتیجه آن اراذل
 بصارت ظاهر کرد . و سبب انقباض در میان اگاه کرد

که از قرن سابع
 سید ظاهر شدند

و بالجمله چون بر مطالب مرقومه فتنی استحضار آید در نتایج ظهور
 و ترغیب و دادایان الهیه اگاه کرد . بر مقدار فضل خر جیل جلالت اراذل عالم
 در این ظهور اعظم در این اراذل مویقات و مهلکات اگاه کرد . چه اگر در
 کتب سابقه ام عتیقه بطرحت منع از عبادات مخلقه در ریاضات محدود
 شده بود هرگز ام حاضیه این امور مستحده را در دایم الهیه در جمل
 مختص بودند و ریاضات و عباراتیکه ذکر می آید در کتاب الهی نیست مقفول
 و مقفول نمیکشد .

زاین نکته نیز بر اهل علم مجهول نماید که آنچه در بیابان دهیان نصاریک
 و صوفیه اسلام ذکر شد مقصود قسم اعظم و اکثر این فتنه است . و الا
 در میان انجاعت و لوطیل عمومی بوده اند که بجز صلیت و طهارت صمیمه بعباد
 و صلوات میبردند و خالصا لوجه الله بتقلیم شیطان و تهدیب اخلاص
 خود رسایری استغفال میجستند . و لذلک حال اندر ایامی غزاسمه الاعلی
 در بعضی الواح نازل فرموده « که معتقدین در ریاضات که خالصا لله بانقطاع
 و عبادت استغفال حسیه اند اعمال و عبارات ایشان بقبول حر جلاله نافر
 شد و لکن من بعد باید از نو با نیضا توجه نمایند و بمانتقعه الناس
 استغفال جویند و از زواج که موجب تناسل و تکثیر عباد است اجتناب نمایند »
 و خلاصه القول در جمیع فرج اعمال و افعال و آثار نوع انسانی در
 ظهور اقدس احکام صریحه و اخصه تشریح یافته است تا اخبار و در جمیع موارد احکام
 بر بصارت باسند و نظرون و اوهام و اجتهادات جهالا از فها و علما مفتیان
 و فرقیته نگردند . و چون بعضی از موارد احکام نومی است که باختلاف
 امار حکم از مختلف میشود و مقتضیات احوال موجب تفاوت احکام است
 لذا خر جیل جلالت در الواح مقدسه اهل بهارا امر فرموده که در عبادات
 و معاملات مخصوصه بکتاب رجوع نمایند و در امور غیر مخصوصه احکام
 صادره از بیت العدل را که در هر حال و در هر وقت و در هر حال و در هر حال
 استماع شناسند تا تطبیق سنن الهیه با قوانین وضعیه سپهرت آید

الحمد لله
 رحمه الله

و دایم الهیه ملقب بفتا و طالبین و ایست ذکر کرد . و شرح این مطالب
 خصصاً باصق مجال در ایشان افکار و اختلاجات خارج از کجایشان
 و توضع آن فقهلاً ادا ساعده الله و ازین به موقوف برت دیگر
 و اما مقدار تاثیر کلمات الهیه در نفوس خلق و جذب قلوب و اشتیاق
 بان در این طور عظیم نیز سر می است که سینه آن در ظهورات سابقه و ادیان
 ماضیه مشاهده شده . چه تاثیر کلمه الله در قلوب و نفوس اهل ایمان
 و ایمان فرعی و بدرجه بلوغ یابند که در موارد فتن و بلا یا انکساره مقبول
 مصائب و زاریا سندانگ که ترک ایمان شیرین کنند و در حوض خرد خشنود
 و اندک بترک دایم و با اظهار از هزار روایت باصق است . و مگر
 در این نکته نیز امتیاز و افضال امر عظیم را بر ظهورات سابقه می بینیم
 چه در ظهور حضرت مسیح و حضرت موسی علیهما السلام در صحن کسب حقیقت
 مشرق و مظهر امر الله بنی العباد منبهر بود نقش بیدل جان و انوار روح
 بنی نوری این موفق نشد . و لکن در این ظهور در موارد بیدل از ادواج
 و نفوس بر یکدیگر سبقت گرفتند و در حرات تعذیب در نهایت احتیاط
 و سنگین منبهر و کشند و در حال منور و حضور و اصطلاح و رسد
 کشاد و در این روح الهیه جان طهری را در سینه اش محسوس عالم الهیه
 ایستاد کردند

(و اما تاریخ میلاد حضرت مولی الوری عبدالعظیم روح العالمیه العزیز)
 بر این می خورد که انور اندرس در دوم خا منس مظهر حادین الاولی ششم ۱۲۰
 هجری که مطابق است با جرم ظهور نقطه اولی و جلال سنی جلالت لای علی و موافق
 با شهر ^{مبارک} ۱۸۴۴ میلادی از آنج عقال و اظهار سال اولی در مدینه
 و از الحلائه طهارت و لذت یافت و در محرابیت حال اقبال
 در آن مدینه مبارکه نشو و نما فرمود و کلاماً از جمعی در هم از لسان

مبارک شفها مسموع داشت که در قافین ظهور نقطه اولی را که کراراً با او
 صغیر سن از مقصودین طهارت تحمل شتم و سب فرمود و در امامی که مال
 اندس می در طهارت مقیم زندان و مغلول ظلم اهل طغیان بود و در سخن
 مبارک مشرف گشت . و چون بحسب امر دولت ایران حال اندرس
 ای ۱۲۲۹ مطابق ششم ۱۸۵۴ در دارالسلام بغداد آن
 فرمودند حضرت مولی الوری نیز در این هجرت ملازم خدمت بود . و در
 سفیرات آنست و در بغداد دایم بود محضر اندرس انور مقدس ترین است
 و تحت اثری که از انور مبارک در عالم معارف ظهور یافت رساله
 حدیث قدسی (کنت کثیراً محضاً فاجعلت ان اعرف) فخلقت خلقی
 بود که رجب مسألت یکی از ذوات مرقوم فرمود . و کلام
 در ادای ایام بصدیق در مجلس حاضر بود که یکی از جالین از جلال
 اندرس حال ای از مرقوم حاج سعید جواد طباطبائی کر بلائی سوال نمود
 وی فرمود که بگویند که انور اندرس نور ساطعی است که بحبل انفس در
 سن صغیر در اهتت این چنین کتابی از کلم مبارک صادر شده است
 و مقصود آن سید عالم فاضل این بود که جریان معین معارف الهیه در صغیر
 با تحصیل در مدارس و تلمیح مختل است تا چه رسد که در تعلیم و تدوین
 چه در انصورت اعظم ساهدن است این علم اسالی است نه از ارض و علم
 الهی است نه بشری و مناساً و مهبط آن محل تجلی روح الهی و عالمی است
 و مطلع و مشرق آن نیز در شرفش جهان مبدوین . و با جلال آمار
 از جنین مبارک در حردی صغیر سن مانند بدر میترق و تاج دور و مبارک
 ذکا و شایسته از جمیع حرکات و سکناتش معین و واضح . بیان مجربش در کشف
 حقایق غامضه محیر الباب و عقول بود و لسان مجربش در رسالت تقریر
 جذاب قلوب و نفوس . نظر ناقش در کشف مهمات مطلقه سراج سعید
 بود و حکم ماندش در اصلاح و قطع مهمات معضله صلح حال صغیر بود

و با وجود اینکه
 ابد حضرت مولی
 الوری در مدینه
 تحصیل فرمودند
 و اما از شهادت
 معانی علم ارباب
 رقیه است
 بود

و در جمیع ادوار انتقالات جمال اندکس ای از دارالسلام بقسططنیه
 قسطنطنیه بایرند و ادادت بقا مرتین و سهم مال اندکس
 در ای مطاعن در جمیع ای حالات مرجع الیه عموم اهل بها - خصوصاً
 در مدت ۲۴ چهار سال آمانت مال ای در مدینه مکا انبای و جرمیاد
 حضرت عبد بهار و تحمل سطحات و معاملات و صورتات مجرب بود که غیر انفس
 معدش و صده و تحمل ان مقدار از مشقات و مصادره انما بصبرات نفی
 نادر بود. و ملاحظه اینکه عکای متفایر بعضی بر و محسوسین دولت عثمانیه
 بود و اسمش ارقم قدم (سبح اعظم) نزل یافت در مقدار صبر
 و ادره بر حضرت سولی الرزق کفایت میباید. چه حال قدم جلدی نالبا
 در ایام آمانت و در عکا از ملاقات میراجبا جنانکه سابقاً نیز با ان سار
 شد احتساب میفرمودند مگر نفس المحسوس مال بصبرت سدن بشود
 و تمام مبادرت با ملل و اشخاص منقادت المشارب و المذاهب و النیر
 و المقاصد و الدرجات با حضرت عبد البها بود و هر کس بقیه محسوس
 خفایش مشرت میدند و مقاصدند احضروا بشخصه معروض میداشتند
 و لذا غالباً مجلس مبارک او صبح الی قرین بصیف لیل مشون بود از ارباب
 خلق ارضین و نصاری و مجابی و غیره و از عرب و ترک و ایرانی و اهل
 و از میان مکرونت و رؤسای اهل علم و اکابر تجار و قاضی و خلق از شهر مدینه
 و غیره و غیره و این فوس بعضی بجهت استفاوه از بیانات جداره از خود
 را اکثرین بجهت استفال و توقعات مخصوصه خود سال شد و حضور صباقتند
 و کسی که ارمال حکمران شرفیه مطلع استند و حالات اهالی ان بلاد اکر
 یفنی بایند بر مقدار صبر و ادره بر اوج و مقدس مطلع کرده. و غیره
 در جمیع احوال با بر طلق کشاده با خلق ملاقات میبورد و بعد معذور
 در اصلاح حال و احابت مشول کل اقدام میبورد. کما اینکه الی حال محرز
 جانش مقصد عدم اهالی ان بلاد است و مرجع احوال و مقاصد کانه
 عباد. و جرم صبران صیب هر مریض و بیاه هر مریض ملأ عمر

و مفرح هم هر مهموم. علم الله و اسیده که نکادنده خورده مد
 ده ماه که مقیم حرار شهر است. مشاهده است که حتی منوالی کشته
 روزان که از رؤیت نور محمد و محمد زید منظر بود و جرم اندکس و غیره
 در مطروح در زاویه سنیا صبر مید ریش و عیارت ذات مقدس
 و این اخلاق و کرمه صبیح حضرتش که دیگران نصنع و تقلید از عهده مقاد
 برتوانستند آمد و مشی ولو از وجودات راسته به مجال بقیع مثال
 آن تراقت نمود و تقابل فی الامثال (لسن المتطوع كالمطوع) فمعه
 تقسقم ما تا صبی سیده و این من المطوع ما یطیع
 و جرم اندکس مبارک از اول قیام و ظهور مال الهی بالعاب عالیه سر
 و غصه الله الأعظم و هر سیر کاد آقا چه لبسان مبارک حاکم بود
 لبسان مبارک آقا کتباً و شفاه مخاطب و مذکور میشد
 در اول امر کتاب مستطاب اندکس نازل شد و در این کتاب
 که اعلم کتب مجانیه و محباً نزل و شریع بود انو الهیه است نزل یافت
 قوله جل جلاله « اذ اغنی عن الرمال و فی کتاب المبدأ فی المال و هو
 الخ من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القدم » و در موضع دیگر
 این کتاب مستطاب نازل شد قوله جل جلاله « اذ اطارت الوردی عن
 ابک الشار و قصدت المقصد الاصح الاخفی ارجعوا ما لاخره فتموه
 من الکتاب المافع المنفیع من هذا الاصل القوم » جمیع اهل بها
 بمرکز و مع امر الهی بعد از شمس حقیقت و عیبت مال حضرت احدیت مطلع
 و آگاه گشتند و بر عیبت خویش عمل لافیت نامت بها شی و این نمید
 شدند و بر مبین کاد و آو و کاسف خواص کلمات آسمانی که حکم
 هم تقریب و اختلافات و بیانی بود حصول قطع و یقین و ابتلا و سعادت
 یافتند و لبسان بیکر و سانی خویش عمل لافیت کردند و بر تعیین مقدر امر
 نجات المار سرور و جمهور نمودند. چه نواز اهل ایمان صبر و عیبت
 مرکز اثر هم اصول مسائل دینی است که خدا و خلق را مع اختلاف
 در این امور و عیبت و عیبت و عیبت و عیبت

اگر چه بیست و چهار سال
 میرزا عباس
 کتبت
 انوار
 باسم
 این حکم
 انصار
 م
 X
 اسطعم
 حقیقت
 الهیه

تفراند بود و بعضی با آن بیان احدی موجب قطع و درین تفراند
شد و لذا این مرکز مصر را اعظم غایت الهی دانستند و وجود مبارک
حضرت حسین دود و منین درین زمین از طریق سیهات مستکین و او همام
شهرتند . و جمیعاً و این وطن و عالم دوتین بودند که مقصود من حل جلاله
در این دوازه باهره زده حضرت مولی الوری علیها است . هر قطع نظر از
و سطوح انوار الهیه از جنین صیرش حال آفرین ای تریخا و تریخا شایان
و تخریراً جمیع عباد را بوجود مبارک دلالت می نمود و در جمیع موارد مبارک
و اختصاص او را از دیگران مکتوت و واضح میداشت تا جمیع عباد را
و حقه ناظر باشند و با تابع او امرش مبارک و مبارک . و لکن مع
دلالت کلام چون حال ای حیل استراحتی ملاحظه می نمود و برای انوار مید
که در جنبین اهل هوی را بر انوار داشت که با وجود منع او با و لکن
حیل مرصوف شهادت راهبه مستقیم که در ^{مطهره} و آینه کریمه هر محرد را از
وجود مبارک مرصوف دارند تا تا ثباتی خلقت اختلافات انوار صیر الهی
مطهر و او و مصائب صلی ما ضیه در این زمین هر خود نماید لکن
در داخل اقامت کتاب صیقل عباد را نازل فرمود و محط مبارک
مردم و حجت مقدس زمین و محقق دانست و در این سفر کریم و کتاب
عظیم تفریح فرمود که مقصود از تفریح کریم منصف از اصل قدیم که
در این مبارک کتاب انوار نازل شده . اختلاف علیه الهی که در این کتاب
هزارون غنیمت شده مبارک که ای حضرت (عبدالها) است جمیع
اغصان و انسان و جنسین و اهل با و احوال ^{بصیرت} بصیرت لایق
الذلیل و مطهر و تقیین لایق و لایق قره التقریر و التصلیل تا
انوار نمود که این مشرف انوار الهیه ناظر باشند و آن انوار صیر را مطلع
و بعد از اقامت انوار الهی دانستند . تا این توضیح و تفریح و بیان
واضح قضیه را در حکای و احوال صیر و انوار صیر و انوار صیر و انوار صیر

انوار صیر
انوار صیر
انوار صیر

شعله چراغ سوز حسد و حقد اهل صلاح کرد و درین الهی از طریق اختلاط
و تحریب و انشباب و تشیع که حکم عمل منور و صیر و الراج تقدسه حضرت
اختر از این عالمه دایمت و اسابت چیزی نیست مصد و محض و ماند و کلمه
الهیة از شبهات و تشکیکات و حیل و تمویهات سیهه منصف و محروس آید .
و لکن و اسفا که آنهم تفریحات حق جل جلاله در وجوب توصیه عمر بن الوالی
را در خیالات ناسده اهل نفاق شد و مراعات و نصایح و وصایای مکرره مکره
در احتیاب از مسائل مهله مدره اختلافات و انشقاقات موجب تبیین لوریک
ارباب عداوت و سداق نکشت . زیرا که قرن در ماه مای ۱۸۹۲ میلادی
مطابق دویم ذی قعدہ ۱۳۰۹ هجری سال اقدس با بمقامت رسول علی صبور فرزند
دین ساطع النور مبارک شایان و دعوات اشراق طالع شد و در یرم ناسع از غایت
رب ارباب کتاب عهد الهی در مجمع جمیع احباب تلاوت یافت فی الحقیقت
و انقیاد در جنبین بعضی متجهین مخالفت و اعتراض که حجت دایمت بلا وجه و کلمه بلا
اصح در و از کمال ایشان بود ظاهر نکشت و بالعکس بنا بر انشاء دسر در
لناحی ایتهاج و جهور از وجوه ناضره مستهله جمعی دیگر که جز حق جوئی و حق کوئی ستمی
و صفی نداشتند ظاهر را هر دو میدادند . جمعی با نور منین در عین یقین و
در سوج و عهد حضرت رب العالمین حال سده و بر حسی بهر سهای بحال و تشکیکات
اهل ضلال در شمال و بالساگر کشند آمان از برکات نبوت و سده بقوت
کلمه و علو ذکر و تاید بر صفت و نفرت نماز شده و ایشان بنکت ترول و کور
سقوط دهبوط و حوان و جهور معروف کشند . و با الحلال از آن بر دم صبر
خار نفق عهد الهی در بوستان ملت اقدس ای بر رسید و آثار نفی می آورد
بلا سبب که شمه این در فرق و شیع از صبر کاتب کشند بود اردوس
دسلوک و اقوال و افعال معده و لکن که اکنون نفعیه ناقصه هر روز ظاهر
ملت واحده بهائیه که مانند نفعی حجت و منصف جمیع عنایت منزه اردو را
که حجت خفا و مضاربت در از اغراض ناسده ای رخصه و در قلیل ما بقسام و شیخ
مستلا شد و کلمه مقدسه بهائیه که حکم حال اقدس ابر صیره از کما و غیره

و شیخیت و تقنین

